

# اصول و مبانی دعوت

## در سیرت اصحاب احمد صلى الله عليه وسلم

«مواقف الصحابة رضي الله عنهم في الدعوة إلى الله»

مؤلف:

د. سعيد بن علي بن وهف قحطاني

ترجمه:

امين پورصادقی

عنوان کتاب:	اصول و مبانی دعوت در سیرت اصحاب احمد <small>رضی الله عنه</small>
عنوان اصلی:	مواقف الصحابة <small>رضی الله عنهم</small> في الدعوة إلى الله
مؤلف:	د. سعید بن علی بن وهف قحطانی
ترجمه:	امین پور صادقی
موضوع:	آداب و رسوم اسلامی - آداب و تربیت (دعوت، گفتگو...)
نوبت انتشار:	اول (دیجیتال)
تاریخ انتشار:	آذر (قوس) ۱۳۹۶ ه.ش - ربيع الاول ۱۴۳۹ ه.ق
منبع:	کتابخانه قلم <a href="http://www.qalamlib.com">www.qalamlib.com</a>



این کتاب از سایت کتابخانه قلم دانلود شده است.

[www.qalamlib.com](http://www.qalamlib.com)

[book@qalamlib.com](mailto:book@qalamlib.com)

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

[www.qalamlib.com](http://www.qalamlib.com)

[www.mowahedin.com](http://www.mowahedin.com)

[www.islamtxt.com](http://www.islamtxt.com)

[www.videofarsi.com](http://www.videofarsi.com)

[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)

[www.zekr.tv](http://www.zekr.tv)

[www.sadaiislam.com](http://www.sadaiislam.com)

[www.mowahed.com](http://www.mowahed.com)



[contact@mowahedin.com](mailto:contact@mowahedin.com)

محتوای این کتاب لزوماً بیانگر دیدگاه سایت کتابخانه قلم نمی‌باشد؛ بلکه بیانگر دیدگاه نویسنده آن است.

# بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

## فهرست مطالب

فهرست مطالب ..... أ

مقدمه ..... ١

مبحث اول: موضع‌گیری‌های ابوبکر صدیق رضی الله عنه ..... ٣

مطلب اول: دفاع ابوبکر صدیق رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و نصرت و یاری ایشان ..... ٣

مطلب دوم: تصدیق رسول الله صلی الله علیه و آله و اصرار بر حمایت از آن حضرت ..... ٥

مطلب سوم: انفاق مالش در راه خدا ..... ٨

مطلب چهارم: موضع ابوبکر صدیق پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله ..... ١١

مطلب پنجم: موضع ابوبکر صدیق در روانه کردن سپاه اسامه بن زید (به

سوی رومیان) ..... ١٥

مطلب ششم: موضع ابوبکر رضی الله عنه در برابر مرتدین و مانعین زکات ..... ١٨

مبحث دوم: مواضع حکیمانه عمر بن خطاب رضی الله عنه ..... ٢٣

مطلب اول: موضع وی در اظهار اسلام و هجرت به مدینه ..... ٢٣

مطلب دوم: موضع حکیمانه وی در تثبیت مردم بر بیعت با ابوبکر رضی الله عنه ..... ٢٧

مطلب سوم: موضع حکیمانه وی در اصلاح خانواده پیش از مردم ..... ٢٩

مطلب چهارم: موضع حکیمانه عمر در دعوت به تواضع در برابر الله متعال ..... ٢٩

- مبحث سوم: موضع‌گیری‌های عثمان بن عفان رضی الله عنه ..... ۳۵
- مطلب اول: انفاق نمودن اموال بسیار در راه الله متعال ..... ۳۵
- مطلب دوم: موضع والای عثمان در متفق نمودن امت بر یک قرائت و ریشه کن نمودن اختلاف ..... ۳۹
- مبحث چهارم: مواضع حکیمانه علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه ..... ۴۳
- مطلب اول: موضع علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه در جان فدایی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و دعوتش ..... ۴۳
- مطلب دوم: موضع علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه در غزوه بدر در رویارویی با سران کفر ..... ۴۴
- مطلب سوم: موضع علی رضی الله عنه در روز احزاب (روز خندق) ..... ۴۷
- مطلب چهارم: موضع علی رضی الله عنه در غزوه‌ی خیبر ..... ۵۱
- مبحث پنجم: موضع‌گیری‌های مصعب بن عمیر رضی الله عنه ..... ۵۷
- مبحث ششم: موضع ضمام بن ثعلبه رضی الله عنه در برابر قبیله‌ی بنی‌سعد ..... ۶۳
- مبحث هفتم: موضع سعد بن معاذ رضی الله عنه در صدور حکم بر بنی‌قریظه ..... ۶۷
- مبحث هشتم: موضع حسن بن علی رضی الله عنه ..... ۷۷
- مبحث نهم: موضع‌گیری گروهی از صحابه ..... ۸۱

## مقدمه

إن الحمد لله نحمده ونستعينه ونستغفره ونعوذ بالله من شرور أنفسنا ومن سيئات أعمالنا، من يهده الله فلا مضل له ومن يضلل فلا هادي له، وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، وأشهد أن محمدًا عبده ورسوله، صلى الله عليه وعلى آله وأصحابه وسلم تسليماً كثيراً.

اما بعد؛

رساله‌ای که پیش روی دارید مختصری در «موضع‌گیری‌های صحابه در مسیر دعوت الی الله» می‌باشد که در آن به نمونه‌هایی از مواضع والای صحابه در مسیر دعوت الی الله اشاره نمودم.

از خداوند متعال می‌خواهم که این عمل اندک را مبارک و سودمند و خالص برای خویش قرار داده و به وسیله‌ی آن نویسنده را در حیات و پس از مرگ و نیز خواننده را بهره‌مند گرداند. براستی خداوند متعال بهترین کسی است که از او خواسته می‌شود و گرامی‌ترین کسانی است که از او انتظار اجابت می‌رود و او برای ما کافی بوده و بهترین وکیل است.

## مؤلف

نوشته شده در صبح روز پنج شنبه ۱۴۲۵/۲/۲۵ هـ.



## مبحث اول:

### موضوع‌گیری‌های ابوبکر صدیق رضی الله عنه

از ابوبکر صدیق رضی الله عنه در مسیر دعوت الی الله مواضع حکیمانه‌ای به ثبت رسیده است که دلالت بر عظمت شأن و مقام و صداقت وی با خداوند متعال می‌کند؛ اکنون برای مثال به برخی از این مواضع اشاره می‌کنیم.

#### مطلب اول: دفاع ابوبکر صدیق رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و نصرت و یاری ایشان

از عروة بن زبیر روایت است که می‌گوید: «به عبدالله بن عمرو بن عاص گفتم: مرا از شدیدترین رفتاری که مشرکان با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم داشتند خبر بده؟ گفت: درحالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حجر کعبه (حطیم) نماز می‌خواند، عقبه بن ابی معیط آمده و شانه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را گرفت و لباسش را بر گردن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیچید و به شدت فشرد و خواست او را خفه کند که ابوبکر آمده و شانه عقبه را گرفت و او را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دور نموده و گفت: ﴿أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ﴾ [غافر: ۲۸]، «آیا مردی را می‌کشید که می‌گوید: پروردگار من الله است؟»<sup>۱</sup>.

ابوبکر رضی الله عنه شجاع‌ترین مردم بود. روایت شده که علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه خطبه خوانده و گفت: «ای مردم، به من بگویید شجاع‌ترین مردم کیست؟

---

۱- بخاری و شرح آن الفتح، کتاب المناقب، باب ما لقي النبي صلی الله علیه و آله و سلم وأصحابه من المشركين بمكة (۱۶۵/۷)، (۲۲/۷)، (۵۳۳/۸)؛ (ش: ۳۸۵۶).

گفتند: خودت، ای امیر مومنان؛ علی فرمود: اما من با کسی روبرو نشدم مگر اینکه از او رفتار عادلانه خواسته و وی را به انصاف فرا خواندم؛ لیکن مرا از شجاع‌ترین مردم خبر دهید! گفتند: نمی‌دانیم؛ او چه کسی است؟ فرمود: ابوبکر؛ روز بدر برای رسول خدا صلی الله علیه و آله سایبانی تدارک دیده و سپس گفتیم: چه کسی همراه پیامبر صلی الله علیه و آله می‌ماند تا مشرکان به آن حضرت یورش نیاورده و حمله‌ور نشوند. به خدا سوگند کسی جز ابوبکر نزدیک رسول خدا نبود و با شمشیر بی‌غلاف نزدیک سر رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاد، چنان‌که کسی به آن حضرت نزدیک نشده و حمله‌ور نمی‌شد مگر اینکه ابوبکر به او حمله می‌کرد؛ براستی که شجاع‌ترین مردم است».

علی رضی الله عنه می‌گوید: براستی دیدم که مشرکان رسول خدا صلی الله علیه و آله را محاصره نموده و یکی او را از ادامه راه باز می‌داشت و دیگری آن حضرت را تکان می‌داد درحالی‌که می‌گفتند: «تو کسی هستی که خدایان را خدایی واحد قرار دادی؟» به خدا سوگند از میان ما کسی جز ابوبکر به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک نشد چنان‌که یکی از آن‌ها را می‌زد و با دیگری مبارزه نموده و با آن یکی زد و خورد می‌کرد درحالی‌که می‌گفت: وای بر شما «أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ!». پس از این علی ردایی که بر تن داشت بر چهره کشید و چنان گریه کرد که ریشش تر شد. سپس فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا مومن خاندان فرعون بهتر است یا ابوبکر؟ پس همگی ساکت شدند. سپس فرمود: پاسخ مرا نمی‌دهید؟ به خدا سوگند، لحظه‌ای بودن با ابوبکر بهتر از سرزمینی است که پر از افرادی چون مومن آل فرعون باشد؛ مومن آل فرعون ایمانش را کتمان نمود و ابوبکر فردی بود که ایمانش را اعلان نمود»<sup>۱</sup>.

۱- ابن کثیر این داستان را ذکر نموده و آن را به هزار نسبت داده است. نگا: البداية والنهاية (۲۷۲/۳)؛ و هیشمی در مجمع الزوائد (۴۷/۹) می‌گوید: در سند وی شخصی



### مطلب دوم: تصدیق رسول الله ﷺ و اصرار بر حمایت از آن حضرت

از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت است که از رسول الله ﷺ شنیده که فرمودند: «لَمَّا كَذَّبْتَنِي قُرَيْشٌ قُمْتُ فِي الْحِجْرِ فَجَلَّى اللَّهُ لِي بَيْتَ الْمُقَدَّسِ، فَطَفِئْتُ أَخْبِرُهُمْ عَنْ آيَاتِهِ وَأَنَا أَنْظَرُ إِلَيْهِ»<sup>۱</sup> «هنگامی که قریش (اسراء و معراج رفتن) مرا تکذیب کردند، در حجر اسماعیل (همان دیوار کوچک ملحق به کعبه) ایستادم. خداوند بیت المقدس را به من نشان داد و درحالی که به سوی آن نگاه می کردم نشانه هایش را به قریش می گفتم».

پس از واقعه اسراء مردم زیادی به فتنه افتادند چنان که برخی از مردم نزد ابوبکر آمده و داستان سیر شبانه رسول خدا ﷺ به بیت المقدس را برای او ذکر نمودند. ابوبکر با شنیدن داستان فرمود: «گواهی می دهم که آن راست و درست است». آنان گفتند: و پیامبر را تصدیق می کنی که در یک شب به سرزمین شام رفته و سپس به مکه بازگشته است؟ فرمود: «آری، من او را در مورد امری عجیب تر تصدیق نمودم، در مورد اخباری که از آسمان می داد (وحی) و این گونه بود که صدیق نامیده شد»<sup>۲</sup>.

است که او را نمی شناسم. اما برای بخش هایی از این متن شواهدی در احادیث صحیح ذکر شده است. نگا: صحیح مسلم، کتاب الجهاد والسير، باب الإمداد بالملائكة فی غزوة بدر (۱۳۸۳/۳)، (ش: ۱۷۶۳)؛ و بخاری و شرح آن الفتح، کتاب المغازی، باب قوله تعالى: ﴿إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ...﴾ [الأنفال: ۹] (۲۸۷/۷)، (ش: ۳۹۵۳)؛ و کتاب فضائل الصحابة، باب فضل أبي بكر رضی الله عنه (۲۲/۷)، (ش: ۳۶۷۸)؛ و نگا: حياة الصحابة، محمد يوسف كاندهلوی (۵۴۰/۱)؛ و حلیة الأولیاء (۳۲/۱)؛ و نگا: تاریخ الخلفاء، جلال الدین سیوطی، ص ۳۷.

- ۱- بخاری و شرح آن الفتح، کتاب مناقب الأنصار، باب حدیث الإسراء (۱۹۶/۷)، (ش: ۳۸۸۶).
- ۲- نگا: فتح الباری شرح صحیح بخاری (۱۹۹/۷) و آن را به بیهقی در الدلائل نسبت می دهد.

ابوبکر رضی الله عنه اشتیاق و حرص شدیدی بر حمایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله داشت و در این مهم اصرار می‌ورزید. در دوران خلافت عمر بن خطاب، عده‌ای به مدح و ستایش از عمر پرداختند چنان‌که گویا وی را از ابوبکر برتر می‌دانند؛ چون این خبر به عمر رضی الله عنه رسید. فرمود: «به خدا سوگند، شبی از عمرم با ابوبکر بهتر و برتر است از خاندان عمر؛ و یک روز با ابوبکر بهتر از خاندان عمر می‌باشد».

شبی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی غار (ثور) خارج شد ابوبکر همراه ایشان بود. در مسیر راه گاهی در پیش روی پیامبر و گاهی پشت سر رسول خدا حرکت می‌کرد تا اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله متوجه این رفتار ابوبکر شد و به او فرمود: «يَا أَبَا بَكْرٍ مَالِكُ تَمْشِي سَاعَةَ خَلْفِي وَسَاعَةَ بَيْنَ يَدَيَّ؟» «ای ابوبکر، چرا گاهی پشت سرم و گاهی در جلوی من حرکت می‌کنی؟» ابوبکر گفت: ای رسول خدا، چون تعقیبِ قریشیان را به یاد می‌آورم، پشت سرتان حرکت می‌کنم و چون کسانی را به یاد می‌آورم که در کمین نشستند، جلوتر از شما حرکت می‌کنم. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «يَا أَبَا بَكْرٍ لَوْ كَانَ شَيْءٌ لِأَحْبَبَتِ أَنْ يَكُونَ بِكَ دُونِي؟» «ای ابوبکر، اگر چیزی هم باشد، دوست داری به جای من به تو اصابت کند؟» ابوبکر گفت: سوگند به کسی که تو را به حق مبعوث کرده است، چنین دوست دارم. پس چون باهم به غار رسیدند، ابوبکر گفت: ای رسول خدا، لحظه‌ای منتظر بمانید تا غار را برای شما نظافت کنم. پس وارد غار شده و به نظافت آن پرداخت؛ چون نظافت را به پایان رساند، متوجه شد سوراخی را در غار نظافت نکرده است. پس گفت: ای رسول خدا، لحظه‌ای درنگ کن تا آن سوراخ را بررسی کنم. پس (دوباره) وارد غار شده و به نظافت و بررسی آن پرداخت. سپس گفت: ای رسول خدا، وارد شو».

سپس عمر گفت: سوگند به کسی که جانم در دست اوست، آن شب بهتر از خاندان عمر است.<sup>۱</sup>

اما هنگامی که ابوبکر همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد غار شد، چون قریش را دید، نگران رسول خدا شد. پس گفت: ای رسول خدا، اگر هریک از آنان زیر پایش را نگاه کند، ما را می بیند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «يَا أَبَا بَكْرٍ، مَا ظَنُّكَ بِإِثْنَيْنِ اللَّهُ تَالِهُمَا لَا تَحْزُنُ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا»؛ «ای ابوبکر، گمان تو در مورد سه نفری که الله سومین آن هاست چیست، غمگین و نگران مباش براستی که الله با ماست».<sup>۲</sup>

و بر این اساس بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِنَّ أَمَّنَ النَّاسِ عَلَيَّ فِي صُحْبَتِهِ وَمَالِهِ أَبُو بَكْرٍ، وَلَوْ كُنْتُ مَتَّخِذًا خَلِيلًا غَيْرَ رِيٍّ لَأَتَّخِذْتُ أَبَا بَكْرٍ، وَلَكِنْ أُخُوَّةَ الْإِسْلَامِ وَمَوَدَّتَهُ»<sup>۳</sup> «براستی ابوبکر بیش از (تمام) مردم با مال و همراهی اش بر من منت نهاده است؛ اگر دوست صمیمی جز پروردگارم انتخاب می کردم، حتما او ابوبکر بود، لیکن دوست و برادری اسلامی کافی است».

۱- حاکم در المستدرک روایت نموده و می گوید: اگر در این حدیث ارسال رخ نداده باشد صحیح است و امام ذهبی با وی موافقت کرده است (۶/۳)؛ و نیز ابن کثیر آن را در البداية والنهاية (۱۸۰/۳) ذکر نموده و به بیهقی نسبت می دهد. نکا: حياة الصحابة (۳۳۹/۱)؛ حلية الأولياء (۳۳/۱).

۲- بخاری و شرح آن الفتح، کتاب فضائل الصحابة، باب مناقب المهاجرين وفضلهم (۸/۷)، (ش: ۳۶۵۳)؛ و کتاب مناقب الأنصار، باب هجرة النبي ج، وأصحابه؛ ومسلم، کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل أبي بكر الصديق رضی الله عنه (۱۸۵۴/۴)، (ش: ۲۳۸۱).

۳- بخاری و شرح آن الفتح، کتاب فضائل الصحابة، باب قول النبي صلی الله علیه و آله: سدوا الأبواب إلا باب أبي بكر، (۱۲/۷)، (ش: ۳۶۵۴)؛ ومسلم، کتاب فضائل الصحابة، باب فضل أبي بكر الصديق (۱۸۵۴/۴)، (ش: ۲۳۸۲).

و فرمودند: «لَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلًا، لَأَتَّخِذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلًا، وَلَكِنَّهُ أَخِي وَصَاحِبِي، وَلَقَدْ اتَّخَذَ اللَّهُ صَاحِبَكُمْ خَلِيلًا»<sup>۱</sup> «اگر دوستی صمیمی انتخاب می‌کردم، ابوبکر را دوست صمیمی خود برمی‌گزیدم. لیکن او برادر و یار و همراه من است. و الله تعالی دوست شما را (پیامبر اکرم) دوست صمیمی خود انتخاب کرده است.»

### مطلب سوم: انفاق مالش در راه خدا

زمانی که ابوبکر رضی الله عنه اسلام آورد، از توان‌گرتین و ثروتمندترین‌های قریش بود؛ وی اموال فراوانی داشت چنان‌که روز اسلام آوردن چهل هزار درهم یا دینار در منزل داشت. اما زمانی که ایمان آورد همه‌ی اموال و دارایی‌اش را در راه فرمان‌برداری و طاعت خداوند متعال به کار گرفت که به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم:

#### الف) انفاق در راه آزادی بردگان:

ابوبکر رضی الله عنه بردگان زیادی را آزاد کرد که از میان آن‌ها ۷ برده در تاریخ ذکر شده است: بلال، عامر بن فهیره، زبیرة، الهنیدیه و دخترش که این مادر و دختر از آن زنی از بنی‌عبدالدار بودند و کنیز بنی مومل و ام عبیس که خداوند از همگی آنان راضی باد.

اما بزرگ‌ترین جرم این بردگان اسلام آوردن بود که به خاطر آن به شدت شکنجه می‌شدند، پس الله متعال به وسیله‌ی ابوبکر صدیق آنان را نجات

۱- بخاری و شرح آن الفتوح، کتاب فضائل الصحابة، باب قول النبي ﷺ: لو كنت متخذاً خلیلاً (۱۷/۷)، (ش: ۳۶۵۶)؛ ومسلم، کتاب فضائل الصحابة، باب فضائل أبي بكر الصديق (۱۸۵۵/۴)، (ش: ۲۳۸۳).

داده و این‌گونه ابوبکر اموال و دارایی‌اش را در خدمت اسلام و مسلمانان انفاق می‌کرد.<sup>۱</sup>

(ب) جمع‌آوری تمام اموال در روز هجرت برای انفاق به رسول الله صلی الله علیه و آله

زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله تصمیم گرفت به مدینه هجرت کند، ابوبکر صدیق بخشی از اموالش را که باقی مانده بود برداشته و با رسول خدا همراه شده و کمترین مالی برای خانواده‌اش به جای نگذاشت؛ از اسماء دختر ابوبکر روایت است که می‌گوید: «زمانی که رسول الله صلی الله علیه و آله برای هجرت خارج شده و ابوبکر نیز با آن حضرت همراه شد، ابوبکر تمام اموالش را که پنج هزار یا شش هزار درهم بود، برداشته و همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله راه هجرت را در پیش گرفت».

اسماء می‌گوید: «پس از این پدربزرگم ابوقحافه که بینایی‌اش را از دست داده بود وارد خانه شده و گفت: به خدا سوگند گمان می‌کنم ابوبکر گذشته بر جفایی که در حق خود کرده، تمام ثروتش را با خود برده و شما را هم در مشقت انداخته است». اسماء گفت: «چنین نیست پدربزرگ، بلکه پدر برای ما خیر زیادی گذاشته است».

اسماء می‌گوید: «مقداری سنگ‌ریزه در طاقچه‌ای گذاشتم که پدرم پول‌هایش را آنجا می‌گذاشت و پارچه‌ای رویش انداخته و دست پدربزرگم را گرفتم و گفتم: دستتان را روی این پول‌ها بگذارید. او دستش را روی پارچه گذاشت و گفت: حال که ابوبکر برای شما پولی گذاشته مشکلی نیست. با این پول‌ها زندگی شما می‌گذرد».

۱- نگا: سیره ابن هشام (۳۴۰/۱)؛ والإصابة فی تمييز الصحابة (۲۴۳/۲)؛ والكامل في التاريخ، ابن أثير (۲۹۰/۲)؛ والبداية والنهاية (۵۸/۳)؛ وتاريخ الخلفاء للسيوطي، ص ۳۸.

اسماء می‌گوید: به خدا سوگند که پدرم چیزی برای ما نگذاشته بود و من فقط می‌خواستم پدر بزرگ پیرم را آرام کنم»<sup>۱</sup>

ج) صدقه دادن همه‌ی اموال در غزوه‌ی تبوک:

از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت است که می‌گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را به صدقه دادن امر نمود و این امر زمانی بود که من اموالی داشتم. پس با خود گفتم: اگر روزی از ابوبکر پیشی بگیرم، آن روز امروز است. امروز از او سبقت می‌گیرم. از این رو با نیمی از اموالم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَا أَبْقَيْتَ لِأَهْلِكَ؟» «برای خانواده‌ات چه باقی گذاشتی؟» گفتم: به اندازه این اموال نیز برای آن‌ها (در خانه) گذاشتم. عمر می‌گوید: ابوبکر با همه‌ی اموالی که داشت نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله به وی فرمود: «مَا أَبْقَيْتَ لِأَهْلِكَ؟» «برای خانواده‌ات چه باقی گذاشتی؟» ابوبکر گفت: برای آن‌ها الله و رسولش را باقی گذاشتم. گفتم: به خدا سوگند در هیچ امری، هرگز از ابوبکر پیشی نمی‌گیرم».<sup>۲</sup>

براستی ابوبکر سزاوارترین مردم در مصداق این آیه می‌باشد که خداوند

۱- به روایت أحمد (۳۵۰/۶)؛ و هیثمی در مجمع الزوائد (۵۹/۶) می‌گوید: و رجال أحمد رجال صحیح می‌باشند بجز ابن إسحاق، که به سماع وی تصریح کرده است؛ و همچنین آن را به طبرانی نسبت داده است. نگا: البداية والنهاية (۱۷۹/۳)؛ و تاریخ الخلفاء، سیوطی ص ۳۹؛ و حياة الصحابة، کاندهلوی (۱۶۴/۲).

۲- به روایت ترمذی، کتاب المناقب، باب مناقب أبي بكر وعمر (۶۱۴/۵)، (ش: ۳۶۷۵)؛ و امام ترمذی می‌گوید: «این حدیث حسن صحیح است».. و أبوداود در کتاب الزکاة، باب الرخصة فی ذلك - أي الرخصة فی إخراج المال له (۱۲۹/۲)، (ش: ۱۶۷۸)؛ و دارمی در کتاب الزکاة، باب الرجل يتصدق بجميع ما عنده (۳۲۹/۱)، (ش: ۱۶۶۷)؛ و حاکم آن را بر اساس شرط مسلم صحیح دانسته و امام ذهبی با وی موافقت کرده است. (۴۱۴/۱)؛ و أبونعیم در الحلیة (۳۲/۱) آن را ذکر نموده است.

متعال می‌فرماید: ﴿وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى ﴿١٧﴾ الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى ﴿١٨﴾ وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى ﴿١٩﴾ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى ﴿٢٠﴾ وَلَسَوْفَ يَرْضَى ﴿٢١﴾﴾ [اللیل: ۱۷-۲۱]، «(و لیکن پرهیزگارترین (انسان‌ها) از آن (آتش هولناک) به دور داشته خواهد شد. آن کسی که دارائی خود را (در راه خدا خرج می‌کند و) می‌دهد تا خویشتن را پاکیزه دارد. هیچ کسی بر او حق نعمتی ندارد تا (بدین وسیله به نعمتش پاسخ گوید و از سوی او آن) نعمت جزا داده شود. بلکه تنها هدف او جلب رضای ذات پروردگار بزرگوارش می‌باشد. قطعاً (چنین شخصی، از کارهائی که کرده است) راضی خواهد بود و (از پاداش‌هائی که از پروردگار خود دریافت می‌دارد) خوشنود خواهد شد».<sup>۱</sup>

#### مطلب چهارم: موضع ابوبکر صدیق پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله

روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات نمود، مصیبت بزرگی متوجه مسلمانان گردید و شوکی تکان دهنده به آنان وارد شد. چنان‌که بسیاری از آنان سرگشته و سرگردان شده و رفتار درست و برخورد صحیح با این مصیبت را از یاد بردند، حتی که عمر وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله را انکار نمود و به سوی مردم

۱- دیدگاه بسیاری از مفسران چنین است که این آیات در مورد ابوبکر صدیق نازل شد، چنان‌که حتی برخی از آن‌ها اجماع مفسران در این مورد را ذکر نموده‌اند. نگا: تفسیر ابن کثیر (۵۲۲/۴).

۲- دیگر مواضع حکیمانه ابوبکر صدیق را بنگر در: بخاری و شرح آن الفتح، کتاب مناقب الأنصار، باب أيام الجاهلیة (۱۴۹/۷)؛ و أبونعیم در الحلیة (۳۱/۱)؛ و أحمد در الزهد به همین معنا روایتی را ذکر نموده است، ص ۱۶۴؛ و نگا: حیاة الصحابة (۶۱۲/۲، ۶۱۲)؛ و أعلام المرسلین، خالد البیطار (۳۰/۱)؛ و صحیح الجامع الصغیر، ألبانی (۱۷۲/۴)، (ش: ۴۳۹۵) و نگا: فتح الباری (۱۴/۷) که برآستی امور شگفت‌آوری از ابوبکر صدیق در پاکدامنی و پرهیزگاری ذکر نموده است.

خارج شده و آنان را مخاطب قرار داده و گفت: «به خدا سوگند رسول خدا نمرده، بلکه الله تعالی او را به جایی فرستاده است، هرکس بگوید او مرده است، دست و پایش را قطع می‌کنم». پس از اینکه ابوبکر خبر وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله را شنید، سوار بر اسب از خانه‌اش در سنج به سوی مدینه حرکت نمود تا اینکه به مدینه رسیده و وارد مسجد شد، پس با مردم سخن نگفت تا اینکه وارد حجره‌ی ام المومنین عایشه شد و درحالی که رسول خدا را با پارچه‌ای یمانی پوشیده بودند، ایشان را تیمم داده و پارچه را از صورتش کنار زد، سپس خم شده و پیشانی رسول الله صلی الله علیه و آله را بوسیده و گریه کرد. سپس فرمود: پدر و مادرم فدایت، به خدا سوگند که خداوند تو را دوبار نمی‌میراند. مرگی که برایت مقرر بود، فرا رسید»<sup>۱</sup>.

سپس ابوبکر از حجره‌ی عایشه خارج شد درحالی که همچنان عمر با مردم سخن می‌گفت؛ پس فرمود: ای سوگند خورنده آرام باش و سخت مگیر؛ و فرمود: بنشین ای عمر؛ اما عمر از نشستن ابا وزید. پس چون ابوبکر سخن گفتن را آغاز نمود مردم به او روی آورده و عمر را رها کردند؛ عمر نشست و ابوبکر پس از حمد و ثنای الهی فرمود: اما بعد، هریک از شما که محمد را عبادت می‌کرد، بداند که محمد وفات نمود و هریک از شما که الله را عبادت می‌کند، براستی الله زنده‌ای است که هرگز نمی‌میرد. الله متعال فرموده است: ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾ [الزمر: ۳۰]، «ای محمد!» تو هم می‌میری و همه آنان می‌میرند». و می‌فرماید: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ أُنْقَلِبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ

۱- بخاری و شرح آن الفتح، کتاب الجنائز، باب الدخول علی المیت بعد الموت إذا أدرج

فی أكفانه (۱۳۳/۳)، (ش: ۱۲۴۱، ۱۲۴۲)؛ و کتاب المغازی، باب مرض النبی صلی الله علیه و آله ووفاته (۱۴۵/۸)، (ش: ۴۴۵۲ - ۴۴۵۴).



يَنْقَلِبُ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ﴿١٤٤﴾

[آل‌عمران: ۱۴۴]، «محمّد جز پیامبری نیست و پیش از او پیامبرانی بوده و رفته‌اند؛ آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، آیا دور زده و به عقب برمی‌گردید (و با مرگ او اسلام را رها می‌سازید و به کفر و بت‌پرستی بازمی‌گردید)؟! و هرکس به عقب بازگردد (و ایمان را رها کرده و کفر را برگزیند) هرگز کوچک‌ترین زیانی به خدا نمی‌رساند، (بلکه به خود ضرر می‌زند) و خدا به سپاسگزاران پاداش خواهد داد».

به خدا سوگند مردم در وضعیتی بودند که گویا نمی‌دانستند الله تعالی این آیه را نازل فرموده تا این‌که ابوبکر آن را تلاوت نمود. عمر رضی الله عنه می‌گوید: به خدا سوگند زمانی‌که ابوبکر آن آیه را تلاوت کرد دانستم رسول خدا صلی الله علیه و آله واقعا وفات کرده است؛ دیگر پاهایم تاب مرا نیاورد و به زمین افتادم.

راوی می‌گوید: پس همه‌ی مردم این آیه را به یاد آوردند چنان‌که هیچ یک از آنان نبود مگر اینکه آن را تلاوت می‌کرد و به شدت می‌گریستند.<sup>۱</sup>

براستی وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله مصیبتی بزرگ و امری سخت و دشوار بود، آن هم در شرایطی که در این مورد میان صحابه اختلاف بر پا بود، لیکن ابوبکر صدیق به فضل خداوند، اختلاف را سر و سامان داده و به پایان رسانده و میان قلوب الفت ایجاد نمود و باعث تثبیت واقعیت نزد آنان شد؛ و کسی نمی‌تواند از عهده‌ی چنین امری برآید مگر از قلبی ثابت و استوار و شجاعتی بی‌مانند و عقلی برتر و حکمتی وسیع برخوردار باشد. کسی که خداوند از او راضی شده و او نیز از خدایش راضی باشد.

۱- نگا: بخاری و شرح آن الفتوح، الفاظ این روایت را از جاهای مختلف آن ذکر نموده‌ام، از جمله: کتاب الجنائز، باب الدخول علی المیت إذا أدرج فی أكفانه (۱۱۳/۳)، (ش: ۱۲۴۱، ۱۲۴۲)؛ و کتاب فضائل الصحابة، باب قول النبي صلی الله علیه و آله: لو كنت متخذاً خليلاً (۱۹/۷)، (ش: ۳۶۶۷)؛ و کتاب المغازي، باب مرض النبي صلی الله علیه و آله ووفاته (۱۴۵/۸)، (ش: ۴۴۵۴)؛ و نگا: البداية والنهاية، ابن كثير (۲۴۱/۵، ۲۴۲)؛ و حلية الأولياء (۲۹/۱).

ابوبکر صدیق در روز دوم از وفات رسول خدا - یعنی سه‌شنبه - برای مردم سخنرانی کرده و حقوق و وظایف ایشان را گوشزد نمود؛ چنانکه پس از حمد و ثنای الهی فرمود: «ای مردم، مرا در حالی به امارت خویش گماشتید که (گمان نمی‌کنم) بهترین شما باشم؛ پس اگر نیک و درست عمل کردم، یاری‌ام دهید و اگر بد و نادرست رفتار کردم، اصلاحم کنید. صداقت و راستی (چون) امانت است و دروغ کمال خیانت. کسی که در میان شما ضعیف (و حق باخته) است، نزد من قوی خواهد بود تا به خواست خدا حقش را به او بازگردانم و آنکه در میان شما قوی است (و حق دیگران را خورده) نزد من ضعیف خواهد بود تا به خواست خدا حق دیگری را از او بستانم. هیچ قومی جهاد در راه خدا را ترک نمی‌کنند مگر اینکه خداوند متعال آن‌ها را خوار و ذلیل می‌گرداند و فحشا و بدکاری در هیچ قومی گسترش نمی‌یابد مگر خداوند متعال همه‌ی آن‌ها را به بلا و عذاب عمومی گرفتار می‌سازد. تا زمانی که از خدا و رسولش اطاعت می‌کنم، از من اطاعت کنید و هرگاه از خدا و رسولش روی گرداندم، نباید از من اطاعت کنید. خداوند شما را مورد رحمت خود قرار دهد. برای نماز برخیزید».<sup>۱</sup>

اما اینکه ابوبکر صدیق فرمود: «به امارت شما گماشته شدم درحالی که بهترین شما نیستم» از باب تواضع و فروتنی می‌باشد، زیرا همه‌ی صحابه اجماع داشته و متفق بودند که ابوبکر بهترین آنان می‌باشد.<sup>۲</sup>

۱- سیره ابن هشام (۳۴۰/۴) و ابن کثیر در البداية والنهاية (۲۴۸/۵) می‌گویند: واسناد این روایت صحیح است.

۲- نگا: البداية والنهاية (۲۴۸/۵).

### مطلب پنجم: موضع ابوبکر صدیق در روانه کردن سپاه اسامه بن زید (به سوی رومیان)

حکمت صدیق به هنگام روانه کردن سپاه اسامه بن زید، از چند وجه نمایان گردید:

**الف)** روانه کردن سپاه اسامه علی رغم اوضاع نابسامان و مخالفت برخی صحابه؛ و این به خاطر اجرای امر رسول الله ﷺ بود.

رسول خدا ﷺ در بیماری که بر اثر آن وفات کرد، اسامه بن زید را به سوی روم فرستاد و مردم را به جنگ با رومیان تشویق نمود؛ تجهیز سپاه اسامه دو روز پیش از وفات یعنی روز شنبه بود. و این تصمیم پیش از بیماری رسول خدا ﷺ بود سپس بیماری آن حضرت شدت گرفت که به روانه شدن سپاه اسامه امر نمود و در این هنگام بود که رسول خدا ﷺ وفات نموده و دیدگاه‌ها متفاوت شد و اوضاع آشفته گردید و نفاق در مدینه ظاهر شده و قبایلی از اعراب پیرامون مدینه مرتد شده و برخی از دادن زکات امتناع ورزیدند. و تقریباً در سرزمینی جز مکه و مدینه شأن و منزلتی برای نماز جمعه باقی نمانده بود. و جواثا در بحرین اولین روستایی بود که پس از بازگشت مردم به حق، در آن نماز جمعه اقامه گردید و در این میان تثقیف در طائف ثابت قدم مانده و مرتد نشدند.

با این اتفاقات، بسیاری از مردم به ابوبکر صدیق پیشنهاد دادند سپاه اسامه را به سوی رومیان نفرستد، زیرا در امور مهم‌تری که به تازگی اتفاق افتاده بود، به آن‌ها نیاز داشت اما زمانی که سپاه اسامه برای نبرد با رومیان تجهیز شده بود، این امور وجود نداشت.

از جمله کسانی که این پیشنهاد را با ابوبکر صدیق در میان گذاشت، عمر بن خطاب بود که او را از فرستادن سپاه اسامه بازداشت اما ابوبکر به شدت از پیشنهاد آن‌ها ابا ورزیده و سپاه اسامه را برای نبرد با رومیان فرستاد و

سخنی بس بزرگ گفت: «به خدا سوگند، گره‌ای را که رسول خدا بسته است، باز نمی‌کنم و اگر پرنده‌ها و حیوانات درنده اطراف مدینه ما را ربوده و جان امهات المومنین به خطر افتد، سپاه اسامه را آماده‌ی رفتن خواهم نمود». و نگهبانان را دستور داد تا در اطراف مدینه مستقر شوند.

ب) پس از این پیشنهاد، برخی از مردم (بار دیگر) به ابوبکر پیشنهاد دادند تا امر امارت سپاه را به کسی بسپارد که سن و سال بیشتری از اسامه داشته باشد. اما ابوبکر صدیق از این پیشنهاد خشمگین شد، زیرا این رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که اسامه را امیر سپاه قرار داد و ابوبکر صدیق نمی‌خواست امری را که رسول الله صلی الله علیه و آله مقرر داشته، تغییر دهد.

ج) ابوبکر سپاه را همراهی نمود و با آن‌ها خارج شده و با اسامه و سپاهش خداحافظی کرد، درحالی‌که ابوبکر پیاده و اسامه سوار بر اسب حرکت می‌کرد. پس اسامه به او گفت: ای خلیفه رسول الله، یا سوار شو و یا اجازه بده من پیاده شوم. اما ابوبکر گفت: به خدا سوگند من سوار نمی‌شوم و تو پیاده نمی‌شوی. آیا بر من نیست که پاهایم لحظه‌ای در راه خدا غبارآلود گردد؟

د) اما ابوبکر در مورد ماندن عمر در مدینه، از اسامه اجازه خواست و عمر در میان سربازان در سپاه اسامه بود. پس اسامه به ماندن عمر اجازه داد. اما خروج اسامه به سوی روم از سرزمین شام، آن هم در این وقت، از بزرگ‌ترین مصلحت‌ها بود، چنان‌که این سپاه از هیچ‌یک از قبایل عرب نگذشتند مگر اینکه از سپاه اسامه ترسیده و خوف و وحشت آن‌ها را در برگرفت و گفتند: این قوم خارج نشدند مگر اینکه از نیروی قدرتمندی برخوردارند و آنان را رها خواهیم کرد تا به سرزمین رومیان برسند؛ پس سپاه اسامه با رومیان رویارو شده و با آنان جنگیده و آن‌ها را شکست دادند و در آنجا ۴۰ روز - و گفته شده ۷۰ روز - باقی ماندند و پس از آن در صحت

و سلامتی و همراه غنایم بازگشتند و چون برگشتند، ابوبکر همراه آنان برای جنگ با مرتدین و مانعین زکات آماده شد.<sup>۱</sup>

الله اکبر؛ شگفتا از این موضع و شگفتا از این حکمت و بصیرت؛ براستی در این صحنه، حکمت و شجاعت و اطاعت ابوبکر از رسول خدا صلی الله علیه و آله نمایان شد و همین بود که سبب نصرت و پیروزی گردید. با روانه کردن این سپاه بود که الله صلی الله علیه و آله رعب و وحشت را در قلوب مرتدین و یهود و نصاری وارد کرد.

اما همه‌ی این‌ها به فضل خداوند متعال و پس از آن تنفیذ امر رسول خدا مبنی بر روانه کردن سپاه اسامه بن زید بود. ﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [النور: ۶۳]، «آنان که با فرمان او مخالفت می‌کنند، باید از این بترسند که بلائی (در برابر عصیانی که می‌ورزند) گریبان‌گیرشان گردد، یا این‌که عذاب دردناکی دچارشان شود».

و این مساله تأکیدی بر آن است که هر مسلمان بایستی به امر رسول الله صلی الله علیه و آله توجه داشته و از نهی ایشان دوری ورزد؛ و درواقع همین امر است که مدار سعادت و خوشبختی و پیروزی و نجات در دنیا و آخرت می‌باشد.

۱- تاریخ امام طبری (۲/۲۴۶)؛ و الکامل فی التاریخ، ابن الأثیر (۲/۲۲۶)؛ و تاریخ الإسلام، امام الذهبی - عهد الخلفاء الراشدين، ص ۱۹؛ و البداية والنهاية (۶/۳۰۴، ۳۰۵)؛ و فتح الباری (۸/۱۵۲)؛ و تاریخ الخلفاء، جلال الدین سیوطی، ص ۷۴؛ و حیاة الصحابة، علامه محمد یوسف کاندهلوی (۱/۴۲۳، ۴۲۵، ۴۲۷)؛ و تاریخ اسلامی، محمود شاکر (۳/۶۴).

### مطلب ششم: موضع ابوبکر رضی الله عنه در برابر مرتدین و مانعین زکات

زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات نموده و دار فانی را وداع گفت، قبیله‌های زیادی از قبایل عرب مرتد شده و نفاق ظاهر گردید. مرتدان دو نوع بودند: دسته اول: کسانی که از دین مرتد شده و اسلام را پشت سر انداختند که این‌ها نیز دو گروه بودند: کسانی که ادعای پیامبری کردند و پیروان‌شان. و گروه دیگری که از دین برگشته و نماز و زکات را ترک کرده و به همان جاهلیت پیش از اسلام بازگشتند.

دسته دوم: کسانی بودند که میان نماز و زکات تفاوت قائل شدند و فرضیت زکات و وجوب پرداخت آن را انکار نمودند. این دسته از مرتدین همان کسانی بودند که صحابه در مورد آن‌ها اختلاف کردند. که ابوبکر بر جنگ با همه‌ی مرتدین و مانعین زکات پافشاری نمود و پس از آن همه‌ی صحابه با وی موافقت نمودند.<sup>۱</sup>

از ابوهریره روایت است که می‌گوید: «زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات نمود و پس از آن ابوبکر به خلافت رسید و عده‌ای از اعراب کافر شدند، عمر بن خطاب به ابوبکر گفت: چگونه با مردم می‌جنگی در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ، حَتَّى يَقُولُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَمَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، عَصَمَ مِنِّي مَالَهُ وَنَفْسَهُ، إِلَّا بِحَقِّهِ وَحِسَابُهُ عَلَى اللَّهِ»: «ماموریت یافتم با مردم بجنگم تا اینکه لاله الاالله بگویند، پس هرکس لاله الاالله گفت، جان و مالش را از من مصون داشته است مگر به حق آن و حسابش با الله است».

۱- نگا: شرح نووی بر مسلم (۲۰۲/۱)؛ و البدایة والنهائة (۳۱۱/۶)؛ و تاریخ الإسلام، ذهبی عهد الخلفاء الراشدين، ص ۲۷؛ و تاریخ اسلامی، محمود شاکر (۶۷/۳).

ابوبکر در پاسخ به وی گفت: «به خدا سوگند با هرکس میان نماز و زکات تفاوت قائل شود، می جنگم، زیرا زکات حق مال است؛ به خدا سوگند اگر ریسمانی را که با آن شترشان را می بستند و آن را به عنوان زکات به رسول خدا می پرداختند، به عنوان زکات به من نیز نپردازند، به خاطر عدم پرداخت آن با آن ها می جنگم».

پس از این عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت: به خدا سوگند دانستم که خداوند متعال سینه ابوبکر را برای جنگ گشوده است. و فهمیدم تصمیم او حق و درست است.<sup>۱</sup>

و در روایتی آمده که ابوبکر گفت: «به خدا سوگند با کسی که میان نماز و زکات تفاوت قائل شود، می جنگم، زیرا زکات حق مال است؛ به خدا سوگند اگر بزغاله ای را که به عنوان زکات به رسول الله صلی الله علیه و آله می پرداختند، به عنوان زکات نپردازند، به خاطر نپرداختن آن با آن ها می جنگم».<sup>۲</sup>

۱- مسلم، کتاب الإیمان، باب الأمر بقتال الناس حتی یقولوا لا إله إلا الله (۵۱/۱)، (ش: ۲۰)؛ و بخاری و شرح آن الفتح، کتاب الزکاة، باب وجوب الزکاة (۲۶۲/۳)، (ش: ۱۳۹۹)؛ (۲۷۵/۱۲)، (۲۵۰/۱۳)، (۳۲۱/۳)، (۳۲۲).

۲- بخاری و شرح آن الفتح، کتاب الزکاة، باب وجوب الزکاة (۲۶۲/۳)، (۲۷۵/۱۲)، (۲۵۰/۱۳)، (ش: ۱۳۹۹)؛ و روایت بزغاله را بخاری و نه مسلم ذکر کرده است. اما تصمیمی که ابوبکر صدیق گرفت امری است که از رسول خدا ثابت شده و عبدالله بن عمر آن را روایت کرده است چنان که در آن ذکر شهادتین و اقامه نماز و پرداختن زکات آمده است. و این حدیث را امام مسلم در کتاب الإیمان، باب الأمر بقتال الناس حتی یقولوا: لا إله إلا الله (۵۳/۱)، (ش: ۲۲) و أبوداود در کتاب الزکاة (۹۳/۲)، (ش: ۱۵۵۶)؛ و ترمذی در الإیمان، باب ما جاء بنی الإسلام علی خمس (۳/۵)، (ش: ۲۶۰۹، ۲۶۱۰)؛ و نسائی در الزکاة، باب عقوبة مانع الزکاة (۱۴/۵)، (ش: ۳۹۳۸) روایت نموده اند.

براستی این موضع حکیمانه‌ی ابوبکر صدیق بزرگ‌ترین دلیل بر شجاعت و پیشتازی ابوبکر در شجاعت و علم بر دیگران می‌باشد؛ آری، ابوبکر در آن اوضاع آشفته بر دیدگاه خود مبنی بر جهاد با مرتدان و مانعین زکات استوار مانده و اصرار ورزید، جهادی که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله بزرگ‌ترین نعمتی است که الله تعالی به مسلمانان ارزانی داشته است و ابوبکر با حکمت و دقت و عقل و خرد محکم و استوارش این تصمیم را از علم (شرعی) استنباط نمود درحالی‌که دیگران ابتدا با وی هم‌رای و هم نظر نبودند؛ و بر این اساس و دیگر نعمت‌هایی که خداوند متعال با آن‌ها ابوبکر را گرامی داشته، اهل علم اجماع نموده‌اند که وی برترین امت محمد صلی الله علیه و آله می‌باشد.<sup>۱</sup>

پس خداوند از ابوبکر راضی باد و او را راضی نموده و از سوی امت محمد بهترین پاداش‌ها را به او ارزانی دارد.

براستی ابوبکر صدیق مسئولیتش در برابر امت را به نحو احسن و بهترین شکل ادا نمود، مسئولیتی که عبارت بود از: تثبیت معانی اسلام در قلوب و حیات این امت و امر نمودن امت به استقامت و پایداری بر دین الله متعال، همان دینی که محمد با آن به میان‌شان آمد، بدون افزودن و کاستن از آن؛ و براستی همه‌ی این‌ها را در زندگی خود و کسانی که با او بیعت کردند، به طور کامل تطبیق داد و با هرکس چیزی از این دین را انکار می‌کرد جنگید؛ آری، این‌گونه بود که خداوند متعال به وسیله‌ی او اسلام و مسلمانان را عزت بخشیده و دشمنان الله و دینش را خوار و ذلیل نمود. آری، چنین بود که در زمان وی دین ناقص نگریدید، چنان‌که هنگام اعتراض عمر بن خطاب به جنگ با مانعین زکات به او گفت: «براستی وحی قطع شده و دین کامل شده است، آیا پس از آن دین ناقص گردد و من زنده باشم؟ به خدا سوگند با

۱- نگا: شرح نووی بر مسلم (۲۱۱/۱).



هرکس میان نماز و روزه تفاوت قائل شود، می‌جنگم. آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «إِلَّا بِحَقِّهَا» («مگر به حق آن»). و یکی از حق و حقوق اسلام پرداخت زکات می‌باشد. به خدا سوگند اگر همه‌ی مردم مرا ترک نموده و تنها بگذارند، خود به تنهایی به جهاد با آنان برمی‌خیزم».<sup>۱</sup>

به تحقیق ابوبکر صدیق راست گفت؛ براستی الله تبارک و تعالی به وسیله‌ی او دین را حفاظت نمود و درحالی‌که او زنده بود، دین ناقص نگردید؛ و بر این اساس است که خلافت وی مملو از اعمال والا و بزرگی است که سر و سامان دادن آن‌ها نیازمند سال‌های طولانی است، اما همه‌ی آن‌ها در مدت کوتاه خلافت وی رخ داد؛ خلافتی که بیش از دو سال و سه ماه و ده روز طول نکشید؛ و این دلالت بر حکمت والای ابوبکر و فراگیری کامل اسلام و تصمیم ثابت و استوار چون کوه‌های محکم و استوار و ایمانی است که چون با ایمان همه‌ی امت مقایسه شود، ایمان وی بر ایمان امت محمد برتری می‌یابد.<sup>۲</sup> و بر این اساس است که ابوبکر صدیق از جمله کسانی شمرده می‌شود که پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله پایه‌های اسلام را محکم و استوار نموده و مفاهیم (اسلامی) را تثبیت نمود که خداوند از او راضی باد و او را راضی کند.<sup>۳</sup>

۱- نگا: تاریخ طبری (۲/۲۴۵، ۲۴۶)؛ و تاریخ اسلامی، محمود شاکر (۳/۶۸)؛ و اعلام

المسلمین، خالد البیطار، ص ۷۵؛ و حیاة الصحابة (۱/۴۳۴).

۲- نگا: تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۵۹.

۳- نگا: تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۷۳؛ و تاریخ اسلامی، محمود شاکر (۳/۶۱).



## مبحث دوم:

### مواضع حکیمانه عمر بن خطاب رضی الله عنه

از عمر رضی الله عنه مواضع حکیمانه و والایی به جای مانده و به ثبت رسیده است چنان که برشمردن همه‌ی آن‌ها امری بس دشوار است، لذا به نمونه‌هایی به عنوان مثال اشاره می‌کنیم.

#### مطلب اول: موضع وی در اظهار اسلام و هجرت به مدینه

زمانی که عمر توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله مسلمان شد، تصمیم گرفت قریش از اسلام آوردنش مطلع شوند، پس در پی کسی برآمد که اخبار مکه را پیش از همه منتقل می‌کند و اینگونه خبر اسلام آوردنش را به قریش برساند. پس جمیل بن محمد جمحی به وی معرفی شد؛ عمر نزد جمیل رفته و به وی گفت: ای جمیل، آیا می‌دانی که من اسلام آورده‌ام و وارد دین محمد شده‌ام؟ جمیل با شنیدن این سخن برخاسته و درحالی که ردایش را می‌کشید به سرعت به راه افتاد تا اینکه به در مسجد رسید، پس فریاد برآورد: ای گروه قریش، آیا می‌دانید که عمر بن خطاب از دین خود برگشته است. عمر که پشت سر وی ایستاده بود، گفت: دروغ است. لیکن من اسلام آورده و گواهی می‌دهم که معبود بر حقی جز الله نیست و محمد بنده و فرستاده اوست. پس قریشیان از مجالس و محافل خود پیرامون کعبه به وی حمله‌ور شده و با او درگیر شدند و او نیز با آن‌ها درگیر شد. درگیری میان آن‌ها تا زوال خورشید ادامه داشت. عمر که خسته شده بود، نشست و قریشیان بالای سرش ایستادند درحالی که می‌گفت: «هر چه می‌خواهید

بکنید. به خدا سوگند وقتی تعداد ما به سیصد نفر برسد یا ما مکه را برای شما می‌گذاریم و یا شما آن را برای ما رها می‌کنید و می‌روید». در این هنگام پیرمردی از قریش که بُرده‌ای یمانی و لباسی ابریشمی بر تن داشت وارد مسجدالحرام شد و با دیدن این صحنه گفت: چه شده است؟ گفتند: عمر بی‌دین شده است. گفت: ساکت شو، مردی برای خود امری را برگزیده است، شما چه می‌خواهید؟ نکند گمان می‌کنید طائفه‌ی بنی عدی بن کعب او را تسلیم شما خواهند کرد تا هر کاری می‌خواهید با او بکنید؟ از او دور شوید.

عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: به خدا سوگند جمعیت مردم همانند پارچه‌ای بود که بر منطقه کشیده شده بود و کنار زده شد.

عبدالله می‌گوید: پس از اینکه پدرم به مدینه هجرت کرد به او گفتم: ای پدر، روزی که در مکه اسلام آوردی و مردم با تو درگیر شدند، مردی که آن‌ها را در مورد تو سرزنش کرد، چه کسی بود؟ خداوند او را پاداش نیکو دهد. گفت: پسر، او عاص بن وائل بود که خداوند بدو پاداش نیک دهد.<sup>۱</sup> آری، خداوند متعال با اسلام آوردن عمر و اظهار نمودن اسلامش، اسلام را عزت بخشید و به وسیله‌ی او حق و باطل را از هم جدا نمود و این‌گونه

۱- نگا: سیره ابن هشام (۳۷۰/۱)؛ و البداية والنهاية، ابن کثیر؛ و می‌گوید: اسناد این روایت خوب و قوی است؛ (۸۲/۳)؛ و نگا: بخشی از داستان را در بخاری و شرح آن الفتح (۱۷۷/۷)؛ و نگا: داستان اسلام آوردن عمر را در البداية والنهاية (۷۹/۳-۸۱)؛ و سیره ابن هشام (۳۶۴/۱-۳۷۱)؛ و تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۱۰۹-۱۱۵؛ و فتح الباری (۴۸/۷)؛ و مناقب عمر، ابن الجوزی، ص ۱۲-۱۸؛ و تاریخ اسلامی، محمود شاکر (۱۲۱/۳-۱۲۵).

بود که فاروق نامیده شد و پس از آن بود که صحابه نمازشان را اطراف کعبه می خواندند و قریشیان به آن ها نگاه می کردند.<sup>۱</sup>

عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: «از زمانی که عمر اسلام آورد، پیوسته با عزت و سربلند بودیم».<sup>۲</sup>

و همچنین می گوید: «اسلام آوردن عمر فتح و پیروزی، و هجرتش نصرت و یاری، و امارتش رحمت بود. به خدا سوگند نمی توانستیم آشکارا پیرامون کعبه نماز بخوانیم تا اینکه عمر مسلمان شد. چون عمر اسلام آورد به مبارزه با آنان برخاست تا اینکه ما را برای نماز خواندن اطراف کعبه آزاد گذاشتند».<sup>۳</sup>

عمر رضی الله عنه به سوی بزرگان و روسای کفر رفته و اسلام آوردنش را اعلان می کرد، بلکه به خانه های شان رفته و درب خانه شان را می زد تا اینکه آنان را از اسلام آوردنش مطلع کند، تا شاید آن ها واکنشی از خود نشان دهند و عمر در پاسخ، گوشه ای از شکنجه هایی را که به برادران مسلمانش رسانده بودند، جبران نماید؛ و در این هنگام خود به تنهایی می توانست از آن ها انتقام بگیرد. عمر نمی توانست بپذیرد خود در نعمت و رفاه و آسوده باشد و

۱- نکا: مناقب عمر بن الخطاب، ابن الجوزی، ص ۱۸-۱۹؛ و تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۱۱۳-۱۱۵؛ و تاریخ اسلامی، محمود شاکر (۱۲۴/۳)؛ و فتح الباری شرح صحیح بخاری (۴۴/۷).

۲- بخاری و شرح آن الفتح، کتاب فضائل الصحابة، باب مناقب عمر (۴۱/۷)، (ش: ۳۶۸۴)؛ و مناقب الأنصار (۱۷۷/۷)، (ش: ۳۸۳۶).

۳- این روایت را ابن حجر در فتح الباری (۴۸/۷) ذکر نموده و به طبرانی و ابن ابی شیبیه نسبت داده است؛ و سیوطی نیز آن را در (تاریخ الخلفاء، ص ۱۱۵) ذکر نموده و هیشمی در مجمع الزوائد می گوید: "رجال آن رجال صحیح می باشند جز اینکه قاسم جدش ابن مسعود را درک نکرده است." (۶۲/۹)؛ و نکا: البداية والنهاية (۷۹/۳).

مسلمانان دیگر تحت شکنجه و اذیت و آزار؛ از این رو چون اسلامش را اعلان نمود و قریش با وی درگیر شدند، به عتبه بن ربیعہ حمله ور شده و وی را به زانو در آورده و انگشتش را در چشم وی فرو کرد که در اثر آن عتبه فریاد می کشید؛ پس مردم از عمر دور شده و عمر برخاسته و کسی به عمر نزدیک نمی شد مگر اینکه با یکی از بزرگان نزدیک به عمر همراه می شد، تا اینکه مردم دست از وی کشیده و بازگشتند.<sup>۱</sup>

و زمانی که اذیت و آزار مشرکان نسبت به مسلمانان شدت گرفته و رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن ها اجازه هجرت از مکه به مدینه داد، گروه های مختلفی از مسلمانان به طور مخفیانه هجرت به مدینه را آغاز نمودند، اما عمر مخفیانه هجرت نکرد. از علی بن ابی طالب روایت است که می گوید: «هیچ یک از مهاجرین را سراغ ندارم که به مدینه هجرت کرد مگر اینکه هجرتش مخفیانه بود جز عمر بن خطاب؛ او چون تصمیم به هجرت گرفت، شمشیرش را بر دوش نهاده و کمانش را بر شانه انداخته و تیرهایی را در دست گرفته و به کعبه آمده و درحالی که بزرگان قریش در اطراف کعبه حضور داشتند، هفت بار با قدرت کعبه را طواف نموده و نزد مقام رفته و دو رکعت نماز خوانده و پس از آن بر هر یک از تجمعات و محافل قریش حاضر شده و می گفت: زشت باد این چهره ها، هر کس دوست دارد مادرش به عزایش نشسته و فرزندش یتیم شده و همسرش بیوه شود، پس پشت این وادی با من روبرو شود؛ اما هیچیک از آنان در پی عمر نرفت».<sup>۲</sup>

۱- نگا: تاریخ اسلامی، محمود شاکر (۱۲۵/۳)؛ و أعلام المسلمین، خالد البیطار (۲۲/۲)، ۲۳.

۲- نگا: تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۱۱۵؛ و تاریخ اسلامی، محمود شاکر (۱۲۵/۳)؛ و أعلام المسلمین (۲۵/۲).

**مطلب دوم: موضع حکیمانه وی در تثبیت مردم بر بیعت با ابوبکر رضی الله عنه**

پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله، انصار در سقیفه بنی ساعده گرد هم آمده و در مورد خلافت سعد بن عباده به اتفاق نظر رسیده و گفتند: از میان ما امیری و از میان شما (مهاجرین) امیری باشد. پس ابوبکر و عمر بن خطاب و ابوعبیده بن جراح با شنیدن این خبر روانه سقیفه شدند. چون عمر خواست سخن بگوید ابوبکر به وی مجال نداد؛ عمر می گفت: به خدا سوگند سخنان خوبی برای گفتن فراهم کرده بودم و قصدم فقط بیان آن‌ها بود و می ترسیدم که ابوبکر آن‌ها را عنوان نکند؛ سپس ابوبکر سخن گفت و به بهترین و رساترین شیوه سخن گفت و در میان سخنانش فرمود: ما امیر و شما وزیر و معاون هستید.

پس حباب بن منذر گفت: نه، به خدا سوگند چنین نمی کنیم. از میان ما امیری و از میان شما امیری باشد.

ابوبکر گفت: خیر؛ و لیکن ما امیر و شما وزیر و معاون هستید. قریش از میان همه ی اعراب دارای معیشتی متوسط و نسبی والا هستند، پس با عمر یا ابوعبیده بیعت کنید.

عمر گفت: بلکه ما با تو بیعت می کنیم. تو سرور ما و بهترین ما هستی و محبوب ترین ما نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله؛ پس عمر دست ابوبکر را گرفت و با وی بیعت نموده و مردم نیز با ابوبکر بیعت کردند.<sup>۱</sup>

خداوند از عمر راضی باد و او را راضی کند؛ براستی چون در سقیفه صداها بالا گرفت و همه بر پا شد و عمر از اختلاف ترسید - و چیزی که بیشتر از آن می ترسید انعقاد بیعت با یکی از انصار بود که این گونه فتنه‌ای

۱- بخاری و شرح آن الفتوح، کتاب فضائل الصحابة، باب قول النبي صلی الله علیه و آله: لو كنت متخذاً خلیلاً (۲۰/۷)، (ش: ۳۶۶۸).

بزرگ بر پا شود چون پس از بیعت مردم با یکی از انصار، دیگر آسان نبود (با یکی از مهاجرین) بیعت کنند- عمر شتاب ورزیده و برای خاموش کردن آتش فتنه به ابوبکر گفت: دستت را دراز کن. پس ابوبکر دستش را باز نموده و عمر با وی بیعت نمود و مهاجران و سپس انصار با ابوبکر بیعت کردند.<sup>۱</sup>

روز سه‌شنبه که ابوبکر بر منبر نشست، عمر برخاسته و پیش از ابوبکر سخن گفته و پس از حمد و ثنای الهی بیان داشت: ای مردم، من دیروز سخنی در میان شما گفتم که نه آن را خداوند در کتابش گفته و نه رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را به من توصیه کرده است. بلکه به نظرم رسید رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خواست ما را در این مساله راهنمایی کند. و اکنون کتاب خدا در میان شما است که مملو از راهنمایی‌های خدا و رسول می‌باشد، اگر به آن چنگ بزنید، راهیاب می‌شوید. و افزود: خداوند امر شما را به دست بهترین شما که یار غار رسول خداست، سپرده، پس برخیزید و با او بیعت کنید. آنگاه پس از بیعت سقیفه، بیعت عمومی آغاز شد.<sup>۲</sup>

آری، این‌گونه بود که عمر بن خطاب مردم را به بیعت با ابوبکر تشویق کرد و آنان را متقاعد نمود تا اینکه همه به خلافت ایشان راضی شدند و خداوند متعال امت اسلام را از فتنه و اختلافی که در شرف بروز بود، نجات داد. حقا که شایسته است در میان مواضع حکیمانه عمر، نقش و موضع وی در اتفاق مردم بر امامت ابوبکر، با آب طلا ثبت گردد. موضعی والا از بزرگ‌ترین مواضع حکیمانه.

۱- نگا: فتح الباری شرح صحیح بخاری (۳۲/۷)؛ و سیره ابن هشام (۳۳۹/۴)؛ و البداية والنهاية (۲۴۶/۵)، (۳۰/۱۶)؛ و حياة الصحابة (۱۱/۲)؛ و تاريخ الخلفاء، ص ۵۱.  
 ۲- نگا: سیره ابن هشام (۳۴۰/۴)؛ و البداية والنهاية (۲۴۸/۵)، (۳۰/۱۶)؛ و تاريخ إسلامی، محمود شاکر (۵۷/۳).



**مطلب سوم: موضع حکیمانه وی در اصلاح خانواده پیش از مردم**

عمر با خانواده اش قاطع برخورد می کرد؛ چون می خواست مسلمانان را به چیزی امر کند یا اینکه آن ها را از چیزی نهی کند که صلاح و نجاج و فلاح آن ها در آن بود، ابتدا از خانواده اش آغاز می کرد و پیش از همه به پند و اندرز و وعید دادن آن ها می پرداخت؛ از سالم بن عبدالله بن عمر روایت است که می گوید: «چون عمر برای نهی کردن مردم از چیزی بر منبر بالا می رفت، خانواده اش را جمع نموده و به آن ها می گفت: من مردم را از چنین و چنان نهی نمودم و برآستی مردم چنان که پرنده به گوشت می نگرد، به شما نگاه می کنند، سوگند به الله هیچ یک از شما را نمی بینم آنچه از آن نهی نمودم، انجام می دهد، مگر اینکه او را چندین برابر دیگران مجازات می کنم».<sup>۱</sup>

این از بزرگ ترین مواضع حکیمانه می باشد. زیرا مردم پیش از همه به شخص دعوتگر می نگرند که آیا آنچه دیگران را به سوی آن فرامی خواند، در قول و عمل خویش تطبیق داده است و در این راستا به تطبیق آن بر خانواده و زیر دستانش می نگرند.

**مطلب چهارم: موضع حکیمانه عمر در دعوت به تواضع در برابر الله متعال**

عمر رضی الله عنه با وجود قوت و نیرویی که در دین داشت و با وجود شدت و شجاعتی که در برابر دشمنان خدا داشت و با هیبتی که در میان مردم از آن برخوردار بوده و شیطان از او فرار می کرد، اما فردی متواضع و فروتن بود و در حدود الهی توقف نموده و حد و مرزهای خداوند متعال را به خوبی

۱- نگا: تاریخ الأمم والملوک، امام طبری (۶۸/۲)؛ و الکامل فی التاریخ، ابن اثیر (۳۱/۳)؛ و تاریخ اسلامی، محمود شاکر (۴۰۴/۳)؛ و أعلام المسلمین، بیطار (۵۴/۲).

رعایت نموده و می‌گفت: «محبوب‌ترین مردم نزد من کسی است که عیب‌هایم را به من هدیه کند. (گوشزد کند)»<sup>۱</sup>

از این میان می‌توان به عنوان نمونه به موارد ذیل اشاره نمود:

**الف)** زمانی که از جایبه در راه ایلپاء می‌گذشت و نزد آنان نشست، به او گفته شد: تو پادشاه عرب هستی، شتر برای این سرزمین‌ها مناسب نیست و اگر چیزی جز آنچه بر تن داری بپوشی - مقصودش لباس وصله داری بود که عمر بر تن داشت - و قاطری غیر عربی سوار شوی، این در چشم رومیان از جایگاه بالاتری برخوردار است. اما عمر گفت: ما قومی بودیم که الله تعالی ما را با اسلام عزت بخشید و عزت را در غیر الله جستجو نمی‌کنیم.

پس از آن عمر از جایبه به سوی بیت المقدس حرکت نمود درحالی که شترش خسته شده بود پس قاطری نزد وی آوردند که اندکی بر آن سوار شد، سپس به همراهانش گفت: او را نگه دارید، نگه دارید، پس از آن پیاده شده و ضربه‌ای به صورتش زد و گفت: خداوند کسی که تو را این‌گونه آموزش داده، نیامرزد. این (چهار پا) از اسب‌هاست. گمان نمی‌کردم مردم بر شیاطین سوار می‌شوند. شترم را بیاورید. سپس پیاده شد و بر شتر سوار شد. از آن به بعد دیگر هیچ قاطری را سوار نشد.<sup>۲</sup>

**ب)** زمانی که عمر بن خطاب رضی الله عنه به سوی شام حرکت نمود، در راه به مکانی برای آب‌تنی برخورد، لذا از شترش پایین آمده و موزه‌هایش را در آورده و آن‌ها را با دستش گرفت و آب‌تنی کرد درحالی که شترش نیز با او

۱- نگا: مناقب أمير المؤمنين عمر بن الخطاب، ابن الجوزی، ص ۱۵۴؛ و أعلام المسلمین، خالد البيطار، ص ۵۹.

۲- نگا: البداية والنهاية (۵۷/۷)، (۶۰/۷)، (۱۳۵/۷)؛ و مناقب أمير المؤمنين عمر بن الخطاب، ابن الجوزی، ص ۱۵۰، ۱۵۱.

بود. ابوعبیده به او گفت: امروز کاری کردی که نزد مردم بسیار بزرگ است، چنین و چنان کردی. پس عمر ضربه‌ای به سینه‌اش زد و گفت: وای، ای ابوعبیده از تو انتظار این سخن نمی‌رفت، شما ذلیل‌ترین مردمان و حقیرترین آنان و کمترین‌شان بودید که الله تعالی شما را با اسلام عزت بخشید، هرگاه عزت و سربلندی را در چیزی غیر از اسلام جستجو کنید، خداوند شما را ذلیل و خوار می‌گرداند.<sup>۱</sup>

اما در مسیر دعوت الی الله مواضع حکیمانه‌ای از عمر بن خطاب رضی الله عنه به جای مانده و به ثبت رسیده است که ذکر همه‌ی آن‌ها در این مختصر نمی‌گنجد.<sup>۲</sup>

۱- نگا: البداية والنهاية، ابن کثیر (۶۰/۷)؛ و أعلام المسلمین، خالد البیطار، ص ۵۹؛ و مناقب أمير المؤمنين عمر بن الخطاب، ابن الجوزی، ص ۱۵۰.

۲- عمر چنان بر تواضع حریص بود که نفس خویش را بدان عادت می‌داد. و بر این اساس بود که چون نفسش او را به منکری فرامی‌خواند به تادیب و مجازات آن پرداخته و نفسش را مخاطب قرار داده و از عذاب خداوند می‌ترساند. از انس روایت است که می‌گوید: باری همراه عمر بودم که برای قضای حاجت به باغی وارد شد. درحالی‌که میان من و او دیواری بود شنیدم که می‌گفت: عمر بن خطاب، امیرالمومنین؛ به به؛ به خدا سوگند ای فرزند خطاب، یا تقوای الهی را پیشه می‌کنی یا اینکه تو را عذاب می‌کنم.

و گفته شده: باری مشکی بر گردن انداخته و حمل می‌کرد که در این مورد با وی سخن گفتند، پس فرمود: نفسم مرا به خود بزرگ‌بینی واداشت پس تصمیم گرفتم چنین او را ذلیل کنم.

و عمر چنان بود که گاهی چون آیه‌ای از قرآن می‌شنید بر وی گران آمده و به سرعت به خانه رفته و چند روزی به خاطر ترس از خداوند در بستر بیماری می‌افتاد. نگا: البداية والنهاية (۱۳۵/۷).

آری، در این مواضع والا و سراسر حکمت، عمر رضی الله عنه با قول و فعل خویش به مردم بیان می‌کند عزت و سربلندی و تمکین از طریق کبر و برتری جویی و عُجب یا جاه و زور و قدرت به دست نمی‌آید، بلکه این عزت و سربلندی و تمکین برای کسی فراهم می‌آید که به اسلام تمسک جسته و چنگ زند؛ و بر این اساس بود که - در خبری که پیش‌تر گذشت - به ابو عبیده گفت: «شما ذلیل‌ترین و حقیرترین و کمترین مردم بودید که الله تعالی شما را با اسلام عزت بخشید؛ پس هرگاه عزت را از غیر الله بخواهید، الله شما را ذلیل خواهد نمود».

خداوند از فاروق راضی باد و او را راضی کند و از سوی امت محمد صلی الله علیه و آله بهترین پادشاهان را بدو ارزانی دارد. براستی اعمال بزرگی انجام داده و راه حکمت را در پیش گرفته و در مسیر حکمت حرکت نمود، حکمتی که چون به کسی داده شود، درحقیقت خیر بسیاری به او داده شده است؛ علاوه بر این‌ها عمر وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد مشرکین از جمله یهود و نصاری و مجوس و... را جاری نمود، آنجا که رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش از وفات فرمودند: «**أَخْرِجُوا الْمُشْرِكِينَ مِنْ جَزِيرَةِ الْعَرَبِ**»<sup>۱</sup> «مشرکان را از جزیره العرب بیرون کنید».

به دیگر مواضع عمر بنگر در: تاریخ طبری، ۵۶۷/۲، ۵۶۸، و الکامل فی التاریخ، ابن اثیر (۳۰/۳)؛ و مناقب عمر بن الخطاب، ابن الجوزی، ص ۶۹؛ و البداية والنهاية (۱۳۵/۳)؛ و حياة الصحابة، علامه کاندهلوی (۹۷/۲).

۱- بخاری و شرح آن الفتح، کتاب الجزية والموادعة، باب إخراج اليهود من جزيرة العرب (۲۷۱/۶)، (ش: ۳۱۶۸)؛ و مسلم، کتاب الوصية، باب الوصية لمن ليس له شيء يوصى فيه (ش: ۱۶۳۷).

---

پس عمر جزیره العرب را از وجود مشرکان پاک نموده و هیچ مشرکی در آن باقی نماند و این گونه امر رسول خدا صلی الله علیه و آله را تطبیق نمود.



## مبحث سوم:

### موضوع‌گیری‌های عثمان بن عفان رضی الله عنه

از عثمان نیز در طول حیات مبارکش، مواضع حکیمانه بسیاری به جای مانده و به ثبت رسیده است که به چند نمونه از آن‌ها اشاره خواهیم کرد.

#### مطلب اول: انفاق نمودن اموال بسیار در راه الله متعال

عثمان از جمله ثروتمندانی بود که خداوند متعال آنان را (از مال دنیا) بی‌نیاز کرده بود. او صاحب تجارت و ثروت و اموال هنگفتی بود، اما این اموال را در راه فرمانبرداری از خداوند متعال و در راستای کسب رضای حضرت حق استفاده نمود و این‌گونه در هر امر خیری سبقت گرفت چنان که انفاق می‌کرد و از فقر و تنگدستی نمی‌ترسید.

اکنون تنها به نمونه‌هایی از انفاق عثمان در راه الله متعال اشاره می‌کنیم:

**الف)** زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مدینه شد، متوجه شد در مدینه آب شیرین اندک بوده و منبع آن فقط چاه رومه می‌باشد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَنْ يَشْتَرِي بِئْرَ رُومَةَ فَيَجْعَلْ دَلْوَهُ مَعَ دِلَاءِ الْمُسْلِمِينَ يُخَيِّرْ لَهُ مِنْهَا فِي الْحِجَّةِ؟»<sup>۱</sup> «چه کسی چاه رومه را خریده و پس از آن سطل خویش را

---

۱- نسائی، کتاب الوصایا، باب وقف المساجد (۲۳۵/۶)، (ش: ۳۶۰۵)؛ و نگا: صحیح النسائی (۷۶۶/۲)؛ و ترمذی، المناقب، باب مناقب عثمان (۶۲۷/۵)، (ش: ۳۶۹۹)؛ و نگا: صحیح الترمذی، (۲۰۹/۳)؛ و تحفة الأحمودی (۱۹۶/۱۰)؛ و فتح الباری (۵۴/۷).

همچون سطل‌های مسلمانان قرار داده (چاه را در اختیار مسلمانان قرار می‌دهد) و برای وی بهتر از آن در بهشت باشد؟» و نیز فرمودند: «مَنْ حَفَرَ بِئْرَ رُومَةَ فَلَهُ الْجَنَّةُ»<sup>۱</sup> «هرکس چاه رومه را حفر کند، پاداش وی بهشت خواهد بود».

پیش از ورود رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه، هرکس از آب رومه استفاده می‌کرد باید بهای آن را می‌پرداخت؛ هنگامی که مهاجران به مدینه رسیدند آبی برای خوردن نیافتند. مردی از بنی غفار صاحب چاهی بود که به آن رومه گفته می‌شد و هر سطل آن را به ازای یک مد گندم یا دیگر حبوبات و میوه‌جات می‌فروخت.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به وی فرمودند: «تَبِعْنِيهَا بَعَيْنٍ فِي الْجَنَّةِ» «آن را در برابر چشمه‌ای در بهشت می‌فروشی؟» وی گفت: ای رسول خدا، من و خانواده‌ام درآمدی جز آن نداریم. چون این خبر به عثمان رسید، چاه را به قیمت سی و پنج هزار درهم خرید. سپس نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده و گفت: آیا پاداشی را که برای صاحب چاه قرار دادی (بهشت در عوض چاه) برای من نیز قرار می‌دهی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آری، عثمان گفت: آن را در اختیار مسلمانان قرار می‌دهم».<sup>۲</sup>

۱- بخاری و شرح آن الفتح، کتاب الوصایا، باب إذا وقف أرضاً أو بئراً (۴۰۷/۵)، (ش: ۲۷۷۸)، (۵۲/۷)، (۱۱۱/۸)؛ و نگا: تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۱۵۱.

۲- این داستان را ابن حجر در فتح الباری (۴۰۷/۵) ذکر نموده و آن را با سندش به بغوی در «الصحابه» نسبت می‌دهد؛ و نگا: تحفة الأحمودی شرح سنن الترمذی (۱۹۶/۱۰).



و گفته شده: چاه رومه متعلق به فردی یهودی بود که آب آن را به مسلمانان می‌فروخت و عثمان آن را به بیست هزار درهم خرید و در اختیار ثروتمند و فقیر و در راه مانده قرار داد.<sup>۱</sup>

ب) پس از اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه مسجدالنبی را بنا نمود و مسلمانان در آن جمع می‌شدند تا نمازهای پنجگانه را خوانده و سخنان رسول خدا را بشنوند - که در آن‌ها اوامر و نواهی صادر می‌شد - و در مسجد امور دین‌شان را فراگرفته و از آنجا روانه غزوات شده و سپس به آن بازگردند؛ مسجدالنبی نیاز به وسعت بیشتری داشت و با توجه به اینکه نشأت‌همه‌ی این امور از مسجد بود، مسجد دیگر گنجایش همه‌ی مردم را نداشت، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله برخی از صحابه را تشویق نمود تا قطعه‌ی زمین کنار مسجد را خریده و به مسجد اضافه شود تا اینکه مسجد وسعت یابد، پس فرمودند: «مَنْ يَشْتَرِي بُقْعَةَ آلِ فُلَانٍ فَيَزِيدُهَا فِي الْمَسْجِدِ بِحَيْثُ لَهُ مِنْهَا فِي الْحِجَّةِ؟» «هرکس قطعه زمین آل فلان را خریده و به مسجد اضافه کند، پاداشی بهتر از آن برای وی در بهشت می‌باشد». پس عثمان از اصل مال خویش آن را به قیمت بیست و پنج هزار درهم یا بیست هزار درهم خریده و به مسجد اضافه نمود.<sup>۲</sup> و این‌گونه عثمان بن عفان در توسعه مسجد برای

۱- نکا: تحفة الأحوذی شرح سنن الترمذی (۱۹۰/۱۰)؛ و أعلام المسلمین، خالد البیطار (۳۹/۳)؛ و فتح الباری (۴۰۸/۵).

۲- ترمذی، کتاب المناقب، باب مناقب عثمان (۶۲۷/۵)، (ش: ۳۷۰۳)؛ و نکا: صحیح الترمذی (ش: ۳۲۰۹)؛ و النسائی، کتاب الوصایا، باب وقف المساجد (۲۳۵/۶)، (ش: ۳۶۰۶).

۳- نسائی، کتاب الوصایا، باب وقف المساجد (۲۳۴/۶)، (ش: ۳۶۰۵)؛ و نکا: صحیح النسائی (۷۶۶/۲).

مسلمانان نقش محوری داشت؛ که خداوند از او راضی باد و او را راضی کند.<sup>۱</sup>

ج) زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله تصمیم گرفت برای غزوه‌ی تبوک حرکت کند، ثروتمندان صحابه را به بذل و بخشش در راه خدا تشویق نمود تا اینکه جیش العسرة تجهیز شود؛ سپاهی که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را برای جنگ با روم ترتیب داده بود، پس هریک از صحابه که اموالی داشت، برحسب توانایی خود انفاق نمود. اما در این میان بزرگ‌ترین انفاق از سوی عثمان بود، انفاقی که هیچکس مانند آن انفاق نکرد؛ چنان‌که در تاریخ ثبت شده، عثمان در این غزوه سیصد شتر با همه‌ی بار و بنه‌اش انفاق نموده و با هزار دینار به خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده و آن‌ها را در اختیار ایشان قرار داد و رسول خدا صلی الله علیه و آله درحالی که آن‌ها را در خانه زیرورو می‌کرد، فرمود: «مَا صَرَّ عُثْمَانُ مَا عَمِلَ بَعْدَ هَذَا الْيَوْمِ»: «پس از امروز عثمان هر عملی انجام دهد زیان نخواهد دید». و این را چند بار تکرار فرمود.<sup>۲</sup>

براستی این انفاق بزرگی است که بر صدق عثمان و قوت ایمان و اشتیاق وی نسبت به پاداش خداوند و ترجیح آخرت بر دنیا نزد وی دلالت می‌کند؛ براستی به ثوابی بزرگ و پاداشی که پس از آن پاداشی نیست دست یافت،

۱- نگا: فتح الباری (۴۰۸/۵)؛ و أعلام المسلمین، خالد البیطار (۴۱/۳).

۲- ترمذی، کتاب المناقب، باب مناقب عثمان (۶۲۶/۵)، (ش: ۳۷۰۰) و حاکم آن را روایت و صحیح دانسته و ذهبی با وی موافقت کرده است (۱۰۲/۳)؛ و نگا: فتح الباری شرح صحیح بخاری (۵۴/۷)، (۴۰۸/۵)، (۱۱۱/۸)؛ و سیرة ابن هشام (۱۷۲/۴)؛ و البداية والنهاية (۴/۵)، (۲۰۱/۷)؛ و تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۱۵۱؛ و حیاة الصحابة (۲۶۴/۲، ۲۶۵)؛ و نگا: صحیح الترمذی (۲۰۸/۳، ۲۱۰)؛ و تاریخ اسلامی، محمود شاکر (۲۲۳/۳)، (۳۵۳/۲).

آنجا که رسول خدا ﷺ فرمود: «مَنْ جَهَّزَ جَيْشَ الْعُسْرَةِ فَلَهُ الْجَنَّةُ»<sup>۱</sup> «هرکس جیش العسرة را تجهیز کند پاداش وی بهشت است».

### مطلب دوم: موضع والای عثمان در متفق نمودن امت بر یک قرائت و ریشه کن نمودن اختلاف

از بزرگترین مواضع حکیمانه و والای عثمان، جمع کردن امت محمد بر یک قرائت بود و این از بزرگترین فضائل و نیکی های عثمان می باشد؛ این عثمان بود که مردم را بر یک قرائت جمع نموده و مصحف را بر مبنای آخرین عرضه ی جبرئیل بر رسول خدا ﷺ در واپسین سال های عمر مبارک آن حضرت، جمع آوری نمود.

اما انگیزه ی این امر: حذیفه بن یمان در غزوه اهل شام در فتح ارمنستان و آذربایجان همراه اهل عراق بود؛ در این غزوه عده ای از شامیان حضور داشتند که قرآن را بر مبنای قرائت مقداد بن اسود و ابودردا و ابی بن کعب می خواندند و در طرف دیگر گروهی از عراقیان نیز بودند که قرآن را بر مبنای قرائت عبدالله بن مسعود و ابوموسی می خواندند. این امر سبب شد تا کسانی که از جواز قرائت بر هفت حرف اطلاعی نداشتند، هریک قرائت خود را نسبت به دیگری برتر دانسته و چه بسا که دیگری را بر دیدگاه نادرست دانسته یا اینکه او را تکفیر می کرد. این مساله منجر به اختلاف شدید و انتشار سخنان ناروا و ناصواب در میان مردم شده بود. پس حذیفه نزد عثمان رفته و در مورد اختلاف آنان در قرائت قرآن هشدار داده و گفت: ای امیر مومنان، این امت را درباب پیش از آنکه همچون یهود و نصاری که در مورد کتاب های شان اختلاف نمودند، در مورد قرآن اختلاف کنند؛ در

۱- بخاری و شرح آن الفتوح، کتاب الوصایا، باب إذا وقف أرضاً أو بئراً (۴۰۷/۵)، (ش: ۲۷۷۸)؛ و پیشتر تخریج آن گذشت؛ و نگا: البداية والنهاية (۲۰۱/۷).

چنین شرایطی بود که عثمان صحابه را جمع کرد و در زمینه جمع قرآن با آنها مشورت نمود و مصلحت را در آن دید که مصحف را بر یک حرف بنویسند و مردم مناطق مختلف را بر آن مصحف جمع کند، چرا که در این امر مصلحت بزرگی نهفته بود: پایان یافتن نزاع و دفع اختلاف.

بنابراین کسی را نزد ام المومنین حفصه فرستاد تا صحیفه‌هایی را که ابوبکر به زید بن ثابت دستور جمع آنها را داده بود، بگیرد. آن صحیفه‌ها در دوران ابوبکر نزد وی و پس از او نزد عمر و پس از اینکه عمر فوت شد، نزد ام المومنین حفصه باقی ماند.

زمانی که صحیفه‌ها آورده شد، عثمان به زید بن ثابت و عبدالله بن زبیر و عبدالرحمن بن حارث بن هشام دستور داد تا از آنها نسخه‌برداری کنند و به آنها دستور داد اگر در بخشی با یکدیگر اختلاف نمودند، آن را بر لغت قریش بنویسند و آنان نیز چنین کردند. چون از صحیفه‌های نزد حفصه نسخه‌برداری شد، عثمان آنها را به حفصه بازگرداند و به هر منطقه‌ای یکی از مصحف‌های نسخه‌برداری شده فرستاد و دستور داد دیگر صحیفه‌ها یا مصحف‌هایی که از قرآن بود، بسوزانند.<sup>۱</sup>

اما مصحف‌های مادر هفت عدد بودند؛ مصحفی به مکه و مصحفی به شام و مصحفی به یمن و مصحفی به بحرین و مصحفی به بصره و مصحفی به کوفه فرستاده شده و مصحفی در مدینه باقی ماند. همه‌ی این مصحف‌ها به خط زید بن ثابت بود و به آنها مصاحف عثمانیه گفته می‌شد.

۱- نکا: بخاری و شرح آن الفتح، کتاب فضائل القرآن، باب جمع القرآن (۱۰/۹، ۱۱)،

(ش: ۴۹۸۷)؛ و کتاب التفسیر، باب ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ﴾

[التوبة: ۱۲۸]، (۳۴۴/۸)، (ش: ۴۶۷۹)؛ و البداية والنهاية (۲۱۷/۷)؛ وتاریخ الخلفاء،

نسبت این مصحف‌ها به عثمان به خاطر دستور عثمان به این امر و جمع‌آوری قرآن در زمان امارت وی بود. و مصحف‌های دیگری که نزد مردم بوده و با این مصاحف هفتگانه اختلاف داشت، سوزانده شد. و صحابه در مشورتی که با یکدیگر در مورد نوشتن مصحفی واحد داشتند، بر این امر اجماع نمودند و امت بر این مصاحف متحد و متفق شدند. ولله الحمد والمِنَّه.<sup>۱</sup>

آری، این‌گونه بود که اتحاد و انسجام و اتفاق حاصل گردیده و اختلاف و تفرقه ناپود گشته و به فضل الله ﷻ و پس از آن به فضل حکمت عثمان قلب‌ها متحد و یکپارچه گردید.

---

۱- نگا: البداية والنهاية، ابن کثیر (۲۱۷/۷)؛ و فتح الباری (۲۰/۹)؛ اما تفاوت جمع قرآن توسط ابوبکر و عثمان از این قرار بود که ابوبکر برای اینکه مبادا با فوت شدن حافظان قرآن بخشی از قرآن از بین رود به جمع قرآن پرداخت زیرا تا آن زمان قرآن کریم به صورت مصحفی یکجا تهیه نشده بود؛ پس ابوبکر صدیق آیات قرآن کریم را بر مبنای ترتیبی که رسول خدا در سوره‌ها مشخص کرده بود در مصحف‌های جداگانه‌ای گردآورد اما زمانی‌که به خاطر وسعت لغات در مورد قرائت آن، اختلاف زیاد شد و این امر منجر به تخطئه یکدیگر شد، عثمان به خاطر ترس از فتنه از تمام مصاحفی که ابوبکر تهیه دیده بود نسخه‌برداری کرده و آن‌ها را در قالب یک مصحف ارائه داد.

نگا: فتح الباری شرح صحیح البخاری (۲۱/۹)؛ و تاریخ الخلفاء، امام جلال الدین سیوطی، ص ۷۷.



## مبحث چهارم:

### مواضع حکیمانه علی بن ابی طالب علیه السلام

علی بن ابی طالب پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که از میان مردان، اولین فردی بود که اسلام آورد و از میان زنان خدیجه اولین زنی بود که اسلام آورد و از میان غلامان زید بن حارثه اولین کسی بود که اسلام آورد. علی از پیشگامان اولین بود که به اسلام روی آورد؛ از وی مواضع حکیمانه و متعددی به جای مانده و به ثبت رسیده که هر مسلمانی به خاطر آن‌ها احساس عزت نموده و افتخار می‌کند؛ اما ذکر همه‌ی آن‌ها در این مختصر میسر نیست، از این‌رو تنها به ذکر چهار نمونه از مواضع قهرمانانه و حکیمانه علی بن ابی طالب در راستای کسب رضای خداوند و پاداش آخرت، اکتفا می‌کنیم.<sup>۱</sup>

#### مطلب اول: موضع علی بن ابی طالب علیه السلام در جان فدایی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و دعوتش

چون قریش در دارالندوة جلسه تشکیل داد و بر کشتن رسول خدا هم‌پیمان شدند، خداوند متعال پیامبرش را از این دسیسه آگاه نمود. و رسول خدا که باحکمت‌ترین مردمان بود تصمیم گرفت کسانی که قصد قتل او را دارند، بسترش را تحت نظر داشته باشند و منتظر بمانند تا رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی آن‌ها خارج شود، پس علی بن ابی طالب این جوان قهرمان را امر

---

۱- نگا: البداية والنهاية، ابن کثیر (۲۲۳/۷).

نمود تا این شب را به جای پیامبر در بستر بخوابد. برآستی چه کسی در چنین شرایطی جرات می‌کند در بستر پیامبر بخوابد، درحالی که دشمنان خانه را محاصره نموده و در انتظار قتل او هستند؟ چه کسی می‌تواند چنین کاری کرده و در چنین خانه‌ای بماند درحالی که می‌داند چون در بستر بخوابد، دشمنان میان او و پیامبر فرقی نمی‌گذارند و تشخیص نمی‌دهند؟

برآستی چنین کاری جز از مردان قهرمان و شجاع‌ترین آن‌ها - به فضل الله ﷺ - بر نمی‌آید، که خداوند از علی راضی باد و او را راضی کند.

رسول خدا به علی امر کرد تا چند روزی برای ادای امانت‌ها و وصیت‌هایی که نزد رسول خدا بود و بازگرداندن آن‌ها به صاحبان‌شان، در مکه بماند؛ تحویل امانت‌هایی که از دشمنان پیامبر نزد ایشان بود، آن‌هم به طور کامل؛ و این از بزرگ‌ترین مصادیق عدالت و ادای امانت می‌باشد.<sup>۱</sup>

### مطلب دوم: موضع علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه در غزوه بدر در رویارویی با سران کفر

چون از غزوات بزرگ رسول خدا ﷺ ذکری به میان آید، نام علی بن ابی‌طالب را مقرون بدان می‌یابی، که گاهی پرچم در دست دارد و گاهی جمع دشمنان را متفرق نموده و گاهی قلعه‌های مستحکم را فتح نموده و بت‌ها را ویران می‌کند؛ برآستی که او معلمی قهرمان بود.

در جنگ بدر، آنگاه که دو سپاه به یکدیگر رسیده و با یکدیگر رویارو شدند و دو طرف معرکه در پیشگاه خداوند حاضر شده و سید و سرور انبیاء از پروردگاش طلب یاری و مدد نموده و صحابه به تضرع و زاری در پیشگاه پروردگار آسمان‌ها و زمین و برطرف کننده‌ی بلاها روی آوردند، پیش از

۱- نگا: تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۱۶۶.



برافروخته شدن آتش جنگ و درگیری و شعله‌ور شدن آن، عتبه بن ربیعہ - که می‌خواست شجاعت خود را نشان دهد - برای نبرد از سپاه مشرکان خارج شده و برادرش شیبہ و فرزندش ولید همراه وی از سپاه خارج شدند درحالی‌که او در وسط آن‌ها قرار گرفت؛ پس چون میان دو صف قرار گرفتند، مبارز طلبیدند که سه نفر از انصار برای مبارزه اعلان آمادگی کردند: عوف بن حارث و معوذ بن حارث - فرزندان عفرآء - و عبدالله بن رواحہ؛ مشرکان گفتند: شما کیستید؟ گفتند: گروهی از انصار. (مشرکان) گفتند: ما را به شما نیازی نیست. و منادی آن‌ها ندا سر داد: ای محمد، کسانی را از میان قوم‌مان به سوی ما بفرست که در حد و اندازه ما باشند؛ پس گفته شد: برخیز ای عبیدة بن حارث، برخیز ای حمزه و برخیز ای علی؛ چون این سه نفر به مشرکان نزدیک شدند، (مشرکان) گفتند: شما کیستید؟ عبیدہ گفت: عبیدہ؛ و حمزه گفت: حمزه و علی گفت: علی. مشرکان گفتند: هم‌زمانی گرامی. پس عبیدہ - که پیرترین قوم بود - با عتبه و حمزه با شیبہ و علی با ولید بن عتبه به نبرد و پیکار پرداختند. در همان آغاز نبرد علی ولید را کشت و حمزه شیبہ را از پای درآورد، اما عبیدہ و عتبه که با یکدیگر می‌جنگیدند هریک از طرف مقابل ضربه‌ای خورده بود، پس حمزه و علی با شمشیرهای‌شان بر عتبه حمله کرده و کارش را یکسره کرده و دوست‌شان عبیدہ را حمل نموده و به سپاه مسلمانان ملحق کردند. و به اذن الله ﷻ این آغاز نصر و پیروزی و باعث شجاعت و تقویت مسلمانان و خواری و رعب و وحشت در قلوب مشرکان شد.<sup>۱</sup>

۱- نگا: البداية والنهاية، ابن كثير (۲۷۲/۳، ۲۷۳) با اندکی تصرف، و فتح الباری (۲۹۹/۷)؛ و زاد المعاد، ابن القيم (۱۷۹/۳)؛ و داستان مبارزه را امام أحمد (۱۱۷/۱)؛ أبو داود (۵۲/۳)، (ش: ۲۶۶۵)؛ فی الجهاد، باب المبارزة من حدیث علی ذکر نموده‌اند و اسناد آن قوی است؛ نگا: صحیح سنن أبی داود (۵۰۷/۲).

بخاری از علی بن ابی طالب روایت می‌کند که می‌گوید: «من اولین کسی هستم که در روز قیامت برای دادخواهی در پیشگاه حضرت حق زانو می‌زنم. قیس بن عباد می‌گوید: و در مورد آن‌هاست که این آیه نازل شده است: ﴿هَذَاٰنِ خَصْمَانِ اَخْتَصَمُوْا فِی رَبِّهِنَّ﴾ [الحج: ۱۹]، «اینان که دو دسته مقابل هم می‌باشند درباره خدا به جدال پرداخته‌اند و به کشمکش نشسته‌اند».<sup>۱</sup>

می‌گوید: آن‌ها کسانی هستند که در روز بدر با یکدیگر به نبرد و پیکار برخاستند: حمزه و علی و عبیده بن حارث و شیبه بن ربیع و عتبه بن ربیع و ولید بن عتبه.<sup>۲</sup>

خداوند از همه‌ی صحابه راضی باد و آن‌ها را راضی کند. برآستی آنان در راه خدا به ملامت ملامت کنندگان توجه نکرده و اهمیتی نمی‌دادند، الله عَلَيْکُمْ می‌فرماید: ﴿مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ رَجَالٌ صَدَقُوْا مَا عٰهَدُوْا اللّٰهَ عَلَیْهِ فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضٰی نَحْبَهُۥ وَمِنْهُمْ مَّنْ یَنْتَظِرُ وَمَا بَدَلُوْا تَبْدِیْلًا﴾ [الأحزاب: ۲۳]، «در میان مؤمنان مردانی هستند که با خدا راست بوده‌اند در پیمانی که با او بسته‌اند. برخی پیمان خود را بسر برده‌اند (و شربت شهادت سرکشیده‌اند) و برخی نیز در انتظارند (تا کی توفیق رفیق می‌گردد و جان را به جان آفرین تسلیم خواهند کرد). آنان هیچ‌گونه تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود نداده‌اند (و کمترین انحراف و تزلزلی در کار خود پیدا نکرده‌اند)».

۱- نگا: بخاری و شرح آن الفتح (۹۶/۷).

۲- بخاری و شرح آن الفتح، کتاب المغازی، باب قتل اُبی جهل (۲۹۶/۷، ۲۹۷)، (ش: ۳۹۶۵، ۳۹۶۶)؛ و کتاب التفسیر، باب ﴿هَذَاٰنِ خَصْمَانِ اَخْتَصَمُوْا فِی رَبِّهِنَّ﴾: (۴۴۳/۹)، (ش: ۴۷۴۴)؛ و نگا: البدایة والنہایة (۲۷۳/۳)؛ و أعلام المسلمین، خالد البیطار، ص ۶۲.

### مطلب سوم: موضع علی علیه السلام در روز احزاب (روز خندق)

در سال پنجم هجری غزوه‌ی خندق در ماه شوال رخ داد. عامل این جنگ گروهی از یهودیان بودند که نزد قریش در مکه رفته و آنان را به جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آله فراخوانده و تحریک نموده و گفتند: ما نیز همراه شما هستیم تا به کلی او را ریشه کن کنیم. و اینگونه در جنگ با رسول الله صلی الله علیه و آله هم‌پیمان شدند؛ اما به این مقدار هم اکتفا نکردند بلکه پس از قریش به سوی قبایل غطفان رفته و آنان را نیز به جنگ با پیامبر فراخواندند و آن‌ها نیز دعوت‌شان را پذیرفتند و پس از آن نزد قبایل مختلف عرب رفته و این مساله را با آن‌ها در میان گذاشتند که برخی دعوت‌شان را پذیرفته و با آن‌ها همراه شدند. و بنی‌قریظه با پیروی از حیی بن اخطب که کعب بن اسد قرظی را بر جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آله تشویق نمود، عهد و پیمانش با پیامبر را نقض کرد.

چون رسول خدا صلی الله علیه و آله متوجه این مساله شد و دانست که احزاب و گروه‌های مختلف بر علیه او هم‌پیمان شدند، با مشورت سلمان فارسی به حفر خندق در اطراف مدینه دستور داد، پس خندق را میان خود و دشمن حفر کردند چنان که کوه سلع پشت سرشان قرار گرفت.

اما کسانی که در سپاه دشمن بر علیه رسول خدا صلی الله علیه و آله هم‌پیمان شدند، پنج گروه بودند: مشرکان اهل مکه، مشرکان قبایل عرب، یهودیان خارج از مدینه، بنی‌قریظه و منافقان.

تعداد کفاری که در غزوه‌ی خندق بر علیه رسول خدا هم‌پیمان شدند ده‌ها هزار نفر بود، درحالی‌که تعداد مسلمانان همراه پیامبر تنها سه هزار نفر بود.

در این غزوه رسول خدا صلی الله علیه و آله را یک ماه محاصره کردند و در این مدت به خاطر خندقی که خداوند متعال آن را مانعی میان آن‌ها و مسلمانان قرار

داده بود، جنگی میان آنها رخ نداد، جز اینکه جنگجویانی از قریش همچون عمرو بن عبدود عامری برای جنگ و نبرد حرکتی از خود نشان داده و با اسب‌های‌شان به گشت و واریسی خندق پرداخته و از نقاط تنگ و باریک خندق استفاده کرده و به سختی از آن گذشته و با اسب‌های‌شان در زمین نمناک و شوره‌زار میان خندق و کوه سلع دور زده و مبارز می‌طلبیدند.<sup>۱</sup>

و اینجا بود که علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه در برابر وی موضع خود را بیان کرد؛

عمرو بن عبدود در این لحظه گفت: چه کسی مبارزه می‌کند؟ پس علی بن ابی‌طالب برخاست و گفت: ای رسول خدا، من با وی مبارزه می‌کنم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّهُ عَمْرُو جَلِيسٍ» او عمرو است بنشین.

عمرو برای بار دوم ندا سر داد: آیا مردی برای مبارزه نیست؟ و به توییخ و نکوهش مسلمانان پرداخته و گفت: کجاست بهشتی که گمان بردید هرکس کشته شود در آن داخل می‌شود؟ آیا مردی برای مبارزه با من نمی‌فرستید؟ پس علی برخاسته و فرمود: ای رسول خدا، من (حاضرَم). رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «الْجَلِيسُ» بنشین.

چون عمرو برای بار سوم به مبارزه دعوت نمود، علی برخاسته و گفت: ای رسول خدا، من (حاضرَم). رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِنَّهُ عَمْرُو» او عمرو است.

علی در پاسخ گفت: اگرچه عمرو باشد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به وی اجازه‌ی مبارزه داد و علی به سوی وی رفت تا به او رسید. عمرو به او گفت: تو کیستی؟ فرمود: من علی هستم.

۱- نگا: زاد المعاد (۳/۲۶۹-۲۷۶)؛ و سیره ابن هشام (۳/۲۲۹-۲۵۲)؛ و البدایة والنهایة (۴/۹۲-۱۱۶).

عمرو گفت: فرزند عبد مناف؟ فرمود: من علی بن ابی طالب هستم.  
 علی گفت: اما عمرو، تو با خداوند عهد کرده بودی هرگاه کسی از مردان  
 قریش تو را به یکی از دو خوبی دعوت کند، قبول کنی.  
 عمرو گفت: آری، همینطور است.  
 علی گفت: من تو را به اطاعت الله و رسولش و اسلام دعوت می‌کنم.  
 عمرو گفت: به این نیازی ندارم.  
 علی گفت: حال که چنین است تو را به جنگ تن به تن دعوت می‌کنم.  
 پس عمرو به وی گفت: چرا ای برادر زاده؟ به خدا سوگند دوست ندارم  
 تو را بکشم.

علی بدو گفت: لیکن به خدا سوگند من دوست دارم تو را بکشم.  
 عمرو با شنیدن این سخنان خشمگین شده و از اسبش پایین آمده و آن  
 را زخمی نموده و بر پیشانی‌اش ضربه‌ای زده و سپس به علی روی آورده و  
 شمشیرش را همچون شعله‌ی آتش بیرون کشید و علی با سپر به مقابله با  
 وی پرداخت که شمشیر سپر را به دو نیم کرد. پس علی ضربه‌ای به ریسمان  
 گردنش زده و او را نقش بر زمین کرده و گرد و غبار پراکنده شد و  
 مسلمانان صدای تکبیر شنیدند و دانستند که علی، عمرو را کشته است. و  
 علی فرمود:

نصر الحِجَارَةِ مِنْ سَفَاهَةِ رَايِهِ      وَنَصْرَتِ رَبِّ مُحَمَّدٍ بِصَوَابِي  
 فَصَدَرْتُ حِينَ تَرَكْتُهُ مُتَجِدِّلاً      كَالْجُدْعِ بَيْنَ دَكَاذِكِ وَرَوَابِي

«به خاطر سفاقتی که داشت به نصرت و یاری بت‌ها برخاست و من  
 پروردگار محمد را نصرت نمودم و او را درحالی که نقش بر زمین شده بود،  
 رها کردم که چون ساقه درخت خرما در میان شن‌های نرم و تپه‌های بلند  
 رها شده بود.»

بعد از این مبارزه بود که همراهان عمرو شکست خورده و عقب‌نشینی کرده و اسب‌های‌شان را چنان از خندق بیرون بردند که خندق ویران شد.<sup>۱</sup> و این‌گونه بود که شجاعت بزرگ و حکیمانه علی نمایان گشت. و این از حکمت‌های بزرگ و والای علی بن ابی‌طالب بود که عمرو را به سوی الله متعال فراخواند، اما عمرو از پذیرفتن آن اباورزی، پ او را به جنگ تن به تن فراخواند که پذیرفت و از اسبش پیاده شد و علی او را کشت و به اذن الله ﷻ این امر سبب نصرت و پیروزی مسلمانان گردید.<sup>۲</sup>

اما در این موضع حکمت علی از چند جهت آشکار گردید، از جمله:

(الف) اجازه خواستن از رسول خدا ﷺ برای مبارزه؛

(ب) تذکر و یادآوری به عمرو بن عبدود در مورد عهد و پیمانی که با خداوند بسته و آن اینکه چون مردی از قریش او را به امر نیکی فرا خواند، بپذیرد؛

(ج) و چون عمرو به عهد و پیمان خود با خداوند اقرار نمود، علی از فرصت استفاده نموده و فرمود: تو را به سوی الله و رسولش و اسلام فرامی‌خوانم؛

(د) و چون عمرو از پذیرفتن این دعوت سر باز زد، وی را به جنگ تن به تن فراخوانده و چون از اسبش پایین نیامد، وی را تحریک نمود تا او را به خشم آورد و چون از اسبش پایین آمد، او را کشت.

۱- نگا: البداية والنهاية (۱۰۶/۴)؛ وسيرة ابن هشام (۲۴۰/۳)؛ و زاد المعاد (۲۷۲/۳)؛ و

در مورد شجاعت علی همچنین نگا: حياة الصحابة، علامة كاندهلوی (۵۴۱/۱-۵۴۶).

۲- نگا: زاد المعاد (۲۶۹/۳-۲۷۶)؛ و سيرة ابن هشام (۲۲۹/۳-۲۵۲)؛ و البداية والنهاية

(۹۲/۴-۱۱۶).

و مشرکان با دیدن این موضع حکیمانه، به فضل الله تعالی و پس از آن رعب و وحشتی که با مشاهده‌ی این صحنه در قلب‌شان رسوخ کرد، شکست خورده و عقب‌نشینی کردند.

### مطلب چهارم: موضع علی علیه السلام در غزوه‌ی خیبر

در سال چهارم هجری رسول خدا صلی الله علیه و آله رهسپار خیبر شد و عادت ایشان این بود که چون شب‌هنگام به قومی می‌رسید، به آن‌ها نزدیک نمی‌شد تا اینکه صبح شود. پس چون صبح شد و بامدادان اهل خیبر با سبدها و بیلچه‌ها بیرون آمده و پیامبر را دیدند، گفتند: به خدا سوگند، محمد است، محمد و لشکرش؛ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «اللَّهُ أَكْبَرُ، خَرَبَتْ خَيْبَرُ، إِنَّا إِذَا نَزَلْنَا بِسَاحَةِ قَوْمٍ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ»<sup>۱</sup> «الله اکبر، ناپود گشت خیبر! ما چون به سرزمین قومی وارد شویم که بیم داده شده‌اند، آن روز برای آن قوم بامداد بدی خواهد بود».

چون یهودیان خیبر لشکر مسلمانان را دیدند، ترسان و لرزان به قلعه‌های‌شان گریختند و پادشاه‌شان مرحب بیرون آمده و درحالی‌که شمشیرش را بالا برده و پایین می‌آورد می‌گفت:

قَدْ عَلِمْتُ خَيْبَرُ أُنِّي مَرْحَبُ شَاكِي السَّلَاحِ بَطَلٌ مُجَرَّبُ  
إِذَا الْحُرُوبُ أَقْبَلَتْ تَلَّهَبُ

«خیبر می‌داند که من مرحب‌ام، سراپا مسلح و قهرمانی باتجربه‌ام زمانی که جنگ روی آورده و شعله‌ور گردد».

۱- بخاری و شرح آن الفتح، المغازی، باب غزوة خیبر (۴۶۷/۷)، (ش: ۴۱۹۷)؛ و مسلم، کتاب الجهاد والسیر، باب غزوة خیبر (۱۴۲۷/۳)، (ش: ۱۳۶۵)؛ ونگا: زاد المعاد، ابن القیم (۳۱۶/۳).

پس عامر بن اکوع پاسخ وی را چنین داد:  
 قَدْ عَلِمْتُ خَيْرُ أَيِّ عَامِرٍ شَاكِي السَّلَاحِ بَطَلٌ مَغَامِرٍ  
 «براستی خیبر می داند که من عامر هستم، مردی سراپا مسلح و قهرمانی  
 که خود را به کارهای پر خطر، سخت و هولناک وارد می کند».

پس نبرد و پیکار میان آنها آغاز شد و شمشیر مرحب در سپر عامر گیر  
 کرده و عامر که می خواست ضربه‌ای از زیر سپر به وی وارد کند، شمشیر  
 بازگشته به خودش اصابت نمود و شهید شد.<sup>۱</sup>

رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز خیبر فرمود: «لَأُعْطِيَنَّ هَذِهِ الرَّايَةَ عَدَا رَجُلًا يَفْتَحُ  
 اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ، يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ»: فردا این پرچم را به  
 مردی خواهم داد که خداوند به وسیله‌ی او فتح و پیروزی را میسر  
 می گرداند، مردی که الله و رسولش او را دوست دارند و او نیز الله و رسولش  
 را دوست دارد».

با شنیدن این سخن، لشکر اسلام شب را درحالی سپری کرد که در مورد  
 این مساله با یکدیگر سخن می گفتند که پرچم به چه کسی داده می شود. با  
 فرا رسیدن صبح همه‌ی مردم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفته و هریک امیدوار بود  
 پرچم به او داده شود. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «أَيُّنَ عَائِي بِنُ أَبِي طَالِبٍ»  
 علی بن ابی طالب کجاست؟ گفته شد: ای رسول خدا، او چشم درد است.  
 فرمودند: «فَأَرْسَلُوا إِلَيْهِ» کسی را به دنبالش بفرستید. چون او را آوردند،  
 رسول خدا صلی الله علیه و آله از آب دهن خود بر چشمان وی مالیده و برای شفای درد  
 چشمانش دعا نمود که درد چشمانش چنان برطرف شد که گویا هیچگاه

۱- نگا: صحیح مسلم، کتاب الجهاد والسير، باب غزوة ذی قرد وغيرها، حدیث سلمة بن  
 الأكوع، (۳/۱۴۴۰، ۱۴۴۱)، (ش: ۱۸۰۷)؛ و زاد المعاد، ابن القیم (۳/۳۱۹).



دردی نداشته است. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله پرچم را به او داده و علی گفت: ای رسول خدا، با آن‌ها بجنگم تا اینکه همچون ما (مسلمان) شوند؟ رسول خدا فرمود: «انْفُذْ عَلَيَّ رِسْلِكَ حَتَّى تَنْزِلَ بِسَاحَتِهِمْ، ثُمَّ ادْعُهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ، وَأَخْبِرْهُمْ بِمَا يَجِبُ عَلَيْهِمْ مِنْ حَقِّ اللَّهِ فِيهِ، فَوَاللَّهِ لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ بِكَ رَجُلًا وَاحِدًا خَيْرٌ لَكَ مِنْ أَنْ يَكُونَ لَكَ حُمْرُ النَّعَمِ» آهسته برو تا اینکه به محوطه‌ی آنان می‌رسی، آنگاه آنان را به سوی اسلام دعوت کن و آنچه از حق خدا بر آن‌ها واجب است به اطلاع‌شان برسان، چون به خدا قسم اگر خداوند به وسیله‌ی تو یک نفر را هدایت کند، از شتران سرخ‌مو برایت بهتر است.<sup>۱</sup>

پس علی پرچم را گرفته و پیکار را آغاز نمود و مرحب خارج شده و می‌گفت:

«قَدْ عَلِمْتَ خَيْرٌ أَيَّ مَرْحَبُ شَاكِي السَّلَاحِ بَطْلٌ مُجَرَّبٌ إِذَا الْحُرُوبُ أَقْبَلَتْ تَلَهَّبُ».

«براستی خیبر می‌داند که من مرحب هستم، سراپا مسلح و قهرمانی با تجربه‌ام زمانی که جنگ روی آورده و شعله‌ور گردد».

پس علی در پاسخ وی فرمود:

«أَنَا الَّذِي سَمَّيْتَنِي أُمِّي حَيْدَرَهُ كَلَيْثِ غَابَاتٍ كَرِيهِ الْمُنْظَرَةَ أَوْفِيهِمْ بِالصَّاعِ كَيْلِ السَّنْدَرَةِ».

۱- بخاری و شرح آن الفتوح، کتاب المغازی، باب غزوة خیبر (۴۷۶/۷)، (ش: ۴۲۱۰)؛ و کتاب فضائل الصحابة، باب مناقب علی (۷۰/۷)؛ و مسلم فضائل الصحابة، باب من فضائل علی (ش: ۲۴۰۶)، (۱۸۷۱/۴)، (۱۴۴۱/۳).

«من آنم که مادرم مرا حیدر<sup>۱</sup> (شیر) نامیده است همچون شیران نر با قیافه‌های ترسناک؛ کافی است اندک تجاوزی از آنان بینم با پیمانانه سندرہ برای‌شان پیمانہ می‌کنم».

پس با ضربه‌ی شمشیری که بر سر مرحب وارد کرد، او را کشت و پس از آن فتح و پیروزی بر دستان علی میسر گردید.<sup>۲</sup>

خداوند متعال از او راضی باد و او را راضی کند. برآستی به قهرمانی بی‌مانندی دست یافت پس از اینکه رسول خدا حدود ۲۰ روز خیبر را محاصره کرده بود. خداوند متعال فتح خیبر را بر دستان علی میسر نمود و مردم از قلعه‌های‌شان خارج شده و در کوچه‌ها می‌دویدند؛ رسول خدا جنگجویان‌شان را کشت و زنان و کودکان‌شان را به اسارت گرفت. در میان اسیران صفیه نیز بود که نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمده و رسول خدا او را آزاد نموده و آزادی وی را مهریه‌اش قرار داد و این‌گونه مادر مومنان شد.<sup>۳</sup>

موضع‌گیری‌های علی بسیارند و در آن‌ها حکمت والای او آشکار می‌گردد، لیکن ذکر همه‌ی آن‌ها در این مختصر نمی‌گنجد؛ برآستی تنها

۱- حیدره به معنای اسد (شیر) می‌باشد. علی در بدو تولد اسد نامیده شد و مرحب در خواب دیده بود که شیری او را می‌کشد، لذا علی چنین خود را شیر معرفی کرد تا این‌گونه او را ترسانده و موجب تضعیف روحیه‌ی وی شود. شرح نووی بر صحیح مسلم (۱۸۵/۱۲).

۲- به روایت مسلم در صحیحش، کتاب الجهاد والسير، باب غزوة ذی قرد و... (۱۴۴۱/۳)، (ش: ۱۸۰۷)؛ و نگا: زاد المعاد (۳۲۱/۳)؛ و حیاة الصحابة (۱/۵۴۴).

۳- نگا: بخاری و شرح آن الفتوح، کتاب المغازی، باب غزوة خیبر (۴۶۹/۷)، (ش: ۴۲۰۰، ۴۲۰۱)؛ و نگا: البداية والنهاية (۱۸۱/۴-۱۹۱)؛ و ابن هشام (۳۷۸/۳-۳۸۸)؛ و ترجمة علی بن أبی‌طالب در الإصابة فی تمييز الصحابة (۵۰۷/۲-۵۱۰)؛ و البداية والنهاية (۲۲۲/۷-۲۲۴)؛ و شجاعت علی را بنگر در: حیاة الصحابة، کاندهلوی (۵۴۶-۵۴۱/۱).

کسی که امید به خدا داشته و جویای قیامت باشد، چنین عملکردی دارد؛ و چون انسان دغدغه و نگرانی وی برای الله تعالی بوده و قلبش وابسته به خداوند باشد، هر آنچه مولایش دوست داشته باشد، انجام می‌دهد.

اما حکمت علی در این موضع از چند جهت آشکار گردید:

(الف) اینکه فرمود: «آیا با آن‌ها بجنگم تا همچون ما (مسلمان) شوند؟» علی پیش از آغاز جنگ از رسول خدا می‌پرسد: تا چه وقت جنگ ادامه دارد؟ و این از بزرگ‌ترین حکمت‌ها می‌باشد. زیرا بایستی هدف دعوت‌گر روشن و واضح بوده و در امر خویش از بصیرت و آگاهی لازم و کافی برخوردار باشد.

(ب) اینکه فرمود: «من کسی هستم که مادرم مرا حیدر نامیده است» در واقع یادآوری امری برای مرحب بود. زیرا وی در خواب دیده بود شیری او را می‌کشد، پس علی با شعری که سرود این مساله را برای وی یادآوری نمود تا او را ترسانده و موجب تضعیف روحیه‌ی وی شده و این‌گونه بر کشتن وی غالب آید.

(ج) اینکه فرمود: «أَوْفِيهِمْ بِالصَّاعِ كَيْلَ السَّنْدَرَةِ».

در واقع این جمله، هم برای ترساندن مرحب بود و هم ذکر این مساله که علی بن ابی‌طالب دشمنان را از ریشه و اساس برکنده و آنان را ریشه کن نموده و دسته دسته می‌کشد.

(د) و در پایان، با کشتن مرحب به معرکه پایان داده و الله تعالی به وسیله‌ی او دشمنانش را شکست داده و مسلمانان را بر آن‌ها پیروز نمود. پس در اول و آخر حمد و ستایش از آن اوست.



## مبحث پنجم:

### موضع‌گیری‌های مصعب بن عمیر رضی الله عنه

پس از بیعت عقبه اول در یازدهمین سال بعثت، رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه کسانی که با ایشان بیعت کردند، اولین دعوتگر و اولین سفیر را به یثرب فرستاد، تا شرائع اسلام را به مسلمانان آموخته و دین‌شان را به آن‌ها معرفی نموده و به نشر اسلام در میان مشرکان بپردازد. رسول خدا صلی الله علیه و آله برای این ماموریت مهم مصعب بن عمیر عبدری را انتخاب نمود.

زمانی که مصعب به یثرب رسید مهمان اسعد بن زراره، پسر خاله سعد بن معاذ شد و ماموریت خود در دعوت به سوی خداوند متعال را آغاز نمود. اما از جالب‌ترین روایاتی که در رابطه با موفقیت و حکمت مصعب در دعوت روایت شده، آن است که: روزی اسعد بن زراره (با مصعب) به قصد منازل بنی‌عبدالاشهل و منازل بنی‌ظفر بیرون شدند؛ چون وارد باغ بنی‌ظفر شده و کنار چاهی که به آن مرق می‌گفتند، نشستند، تعدادی از مسلمانان اطراف آنان جمع شدند.

اسید بن حضیر و سعد بن معاذ که هر دو از بزرگان بنی‌عبدالاشهل بوده و در آن روز مشرک بودند، با اطلاع از این مساله، سعد به اسید گفت: به سوی آن دو نفر برو که به منازل ما آمده‌اند تا ضعیفان ما را فریب دهند، با آن‌ها درگیر شده و آن‌ها را از آمدن به اینجا منع کن، زیرا اسعد بن زراره پسر خاله من است و اگر چنین نبود، خودم این کار را انجام می‌دادم.

اسید دشنه‌اش را (که از خنجر کوچک‌تر است) برداشته و به سوی آن‌ها رفت؛ چون اسعد او را دید به مصعب گفت: اسید بزرگ و سرور قومش است که نزد تو می‌آید، او را صادقانه به دین دعوت کن. مصعب گفت: اگر بنشینند با او سخن می‌گویم. اسید در کنار آن‌ها ایستاد و دشنام داده و گفت: چه چیزی شما را به اینجا آورده است که ضعیفان ما را به بی‌خردی فرا می‌خوانید؟ اگر جان خود را دوست دارید، از ما دور شوید. پس مصعب به وی گفت: نمی‌نشینی تا سخنان ما را بشنوی و چون چیزی را بی‌پسندی بپذیری و اگر آن را نپسندیدی، از تو بازداشته شود؟ اسید گفت: منصفانه سخن گفتی؛ سپس دشنه‌اش را در زمین فرو کرده و نزد آن‌ها نشست. مصعب در مورد اسلام با وی سخن گفت و برای او قرآن تلاوت نمود؛ مصعب و اسید می‌گفتند: به خدا سوگند، پیش از آنکه سخن گوید، اسلام را در نورانیت چهره و رفتار نرم و مهربانانه‌اش دریافتیم. سپس اسید گفت: چه خوب و زیباست این کلام؛ چون بخواهید وارد این دین شوید، چه می‌کنید؟ به او گفتند: غسل می‌کنی و لباس‌های تمیز می‌پوشی، سپس شهادت حق را بر زبان آورده و پس از آن (دو رکعت) نماز می‌خوانی. پس اسید برخاسته و غسل نمود و لباسش را پاکیزه نمود و شهادت حق را بر زبان آورده و پس از آن دو رکعت نماز خوانده و به اسعد و مصعب گفت: پشت سرم مردی است که چون از شما پیروی کند، هیچ‌یک از قومش از فرمان او سرپیچی نمی‌کنند (و همگی به دنبال وی اسلام آورده و آن را می‌پذیرند) هم اکنون او را به سوی شما می‌فرستم و او سعد بن معاذ است.

اسید دشنه‌اش را برداشته و درحالی‌که سعد و قومش در مجلس مشورتی بودند، به سوی آن‌ها بازگشت. چون سعد بن معاذ او را دید که به سوی آن‌ها می‌آید، گفت: به خدا سوگند یاد می‌کنم اسید با چهره‌ای متفاوت با آنچه شما را ترک کرد، باز می‌گردد. وقتی اسید بر مجلس آنان ایستاد،

سعد به وی گفت: چه کردی؟ گفت: با آنها سخن گفتم و در کار آنها هیچ ایرادی نیافتم و آنها را (از اینکه به منازل ما بیایند) بازداشتیم. در پاسخ گفتند: آنچه دوست داری انجام می دهیم.

اسید برای اینکه سعد نزد مصعب رفته و آنچه برای او اتفاق افتاد، برای سعد نیز رخ دهد، چاره ای اندیشیده (و سخنان تحریک کننده ای به او گفت) پس سعد بن معاذ با خشم بسیار برخاسته و دشنه اش را برگرفته و به سوی سعد و مصعب رفت. اما چون دید اسعد و مصعب با آرامش نشسته اند، دانست که اسید می خواسته تا او نیز سخنان آنها را بشنود. پس کنار آنها ایستاده و آنان را دشنام داد. سپس به اسعد بن زراره گفت: ای ابوامامه، به خدا سوگند اگر میان من و تو خویشاوندی نمی بود، از من چنین برخوردی نمی دیدی. چرا در خانه و کاشانه ما دست به کارهایی می زنی که مورد رضایت ما نبوده و آن را ناپسند می دانیم؟

اسعد بن زراره پیش تر به مصعب گفته بود: به خدا سوگند مردی که سرور و بزرگ قومش بوده و قومش پشت سرش می باشند، نزد تو می آید، مردی که چون از تو پیروی کند، هیچ یک از قومش از فرمان او سرپیچی نخواهند کرد.

از این رو مصعب به سعد گفت: نمی نشینی تا سخنان ما را بشنوی، تا اگر آنان را پسندیدی، بپذیری و چون سخنان ما را ناپسند دانستی، آنچه ناپسند می دانی از تو دور کنیم؟ سعد گفت: منصفانه سخن گفتم. سپس دشنه اش را در زمین فرو کرده و نشست. پس مصعب اسلام را بر وی عرضه نمود و قرآن را بر او تلاوت کرد.

مصعب و اسعد می گویند: به خدا سوگند، پیش از آنکه سخن گفته و اظهار نظر کند، از نورانیتی که در چهره اش بود و نرم خویی و مهربانی اش، اسلام را در چهره اش یافتیم.

پس از این سعد به آن‌ها گفت: زمانی که شما مسلمان شده و وارد این دین می‌شوید، چه می‌کنید؟ گفتند: غسل می‌کنی و لباس‌های تمیز می‌پوشی، سپس شهادت حق را بر زبان آورده، دو رکعت نماز می‌خوانی. پس سعد برخاسته و غسل کرد و لباسش را پاک گردانید و شهادت حق را بر زبان آورد و پس از آن دو رکعت نماز خواند. سپس دشنه‌اش را برداشته و درحالی که اسید بن حضیر همراه وی بود، به سوی مجلس مشورتی قومش بازگشت. چون قومش او را دیدند به سوی آن‌ها می‌آید، گفتند: به خدا سوگند یاد می‌کنیم که سعد با چهره‌ای متفاوت با آنچه شما را ترک کرد، بازگشته است. چون سعد در کنار آنان ایستاد، گفت: ای بنی عبدالاشهل، مرا در میان خود چگونه یافته‌اید؟ گفتند: سرور مایی و از همه‌ی ما خردمندتر و نسبت به همه‌ی ما امانت‌دارتر و با وفاتر هستی. پس سعد گفت: حال که چنین است، سخن گفتن با زنان و مردان شما بر من حرام است تا اینکه به الله و رسولش ایمان آورید.

به خدا سوگند، در میان قوم و قبیله عبدالاشهل هیچ زن و مردی نماند مگر آنکه همه مسلمان شدند.

پس از این مصعب به منزل اسعد بن زراره بازگشته و نزد وی اقامت گزید و همچنان مردم را به سوی اسلام فرا می‌خواند، چنان‌که هیچ خانه‌ای از خانه‌های انصار باقی نمانده بود مگر اینکه در آن زنان و مردانی مسلمان بودند جز خانه‌های بنی‌امیه و خطمه و وائل و واقف که پیرو و مطیع اوس بن حارثه بودند که از ابوقیس بن سلت شاعر اطاعت می‌کرد که اسم وی سیفی بود و تا پس از خندق آن‌ها را از پذیرفتن اسلام بازداشت.<sup>۱</sup>

۱- نگا: البداية والنهاية، ابن کثیر (۱۵۲/۳)؛ و سیرة ابن هشام (۴۳/۲)؛ و الرحیق المختوم، ص ۱۴۰؛ وهذا الحیب یا محب، ص ۱۴۵؛ و نگا: الإصابة فی تمییز الصحابة (۴۲۱/۳)؛ وسیر أعلام النبلاء، ذهبی (۱۴۵/۱)؛ و حياة الصحابة، کاندهلوی (۱۸۷/۱-۱۸۹).



اما این اجابت و این استجابت بزرگ و گسترده، به فضل الله ﷻ و پس از آن به فضل مصعب بن عمیر رخ داد. براستی مصعب در حکمت و دعوت نیکو و صبر و حلم و بردباری و رفق و نرمی به هنگام تهدید اسید و سعد، ضرب‌المثل گردید. و این موضع حکیمانه بر آن‌دو تاثیر گذاشته و سبب اسلام آوردن‌شان شد و به فضل الله ﷻ و سپس اسلام آوردن آن‌دو، تنها در یک روز جمعیت فراوانی اسلام آوردند. خداوند متعال از مصعب و دوستش اسعد راضی باد، براستی که الله ﷻ به وسیله‌ی آن‌ها یک شهر کامل را نجات داد. و حمد و ستایش و منت از آن الله ﷻ می‌باشد.



## مبحث ششم:

### موضع ضمام بن ثعلبه رضی الله عنه در برابر قبیله‌ی بنی سعد

قبیله‌ی بنی سعد گروهی را به سرپرستی ضمام بن ثعلبه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد؛ ضمام بن ثعلبه به مدینه رفت و شترش را جلوی در مسجد خوابانیده و او را بست. سپس وارد مسجد شد درحالی که رسول الله صلی الله علیه و آله در میان اصحاب و یارانش نشسته بود. ضمام فردی صبور و بردبار بود. به سوی آن‌ها رفت تا اینکه مشرف به جمع آن‌ها ایستاده و گفت: کدام یک از شما محمد است؟ صحابه گفتند: این مردی که چهره‌ی سفید داشته و تکیه زده است.

ضمام به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: ای پسر عبدالمطلب؛ پیامبر خدا فرمود: «قَدْ أَجِبْتُكَ» (بگو) می‌شنوم.

ضمام به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: من چند سوالی دارم و در آن‌ها سخت‌گیری به خرج می‌دهم، پس از من خشمگین مشو.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «سَلَا عَمَّا بَدَا لَكَ» هرچه می‌خواهی بپرس. وی گفت: ای محمد، فرستاده‌ات نزد ما آمده و به ما گفته گمان می‌کنی الله تو را فرستاده است؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «صدق» درست گفته است.

ضمام گفت: چه کسی آسمان را آفریده است؟ فرمود: الله. گفت: چه کسی زمین را آفریده است؟ فرمود: الله. گفت: چه کسی این کوه‌ها را بر پا کرده و در آن‌ها قرار داده آنچه قرار داده؟ فرمود: الله. گفت: تو را به کسی

که آسمان و زمین را آفریده و این کوه‌ها را بر پا داشته، سوگند می‌دهم، آیا الله تو را فرستاده است؟ فرمود: آری؛ سپس گفت: و فرستاده‌ات بیان داشته که پنج نماز در شبانه روز بر ما واجب است؟ فرمود: «صدق» درست گفته است.

ضمام گفت: به کسی که تو را فرستاده سوگندت می‌دهم، آیا الله تو را بدان امر کرده است؟ فرمود: بله؛ ضمام گفت: و فرستاده‌ات بیان داشته که بر ما واجب است در اموال مان زکات بپردازیم؟ فرمود: «صدق» درست گفته است. پس ضمام گفت: به کسی که تو را فرستاده سوگندت می‌دهم، آیا الله تو را بدان امر کرده است؟ فرمود: بله؛ ضمام گفت: و فرستاده‌ات بیان داشته که در هر سال، روزه‌ی ماه رمضان بر ما واجب است. فرمود: «صدق» راست گفته است. ضمام گفت: به کسی که تو را فرستاده سوگندت می‌دهم، آیا الله تو را بدان امر کرده است؟ فرمود: بله؛ ضمام گفت: و فرستاده‌ات بیان داشته که حج بیت الله بر هریک از ما که استطاعت و توانایی آن را داشته باشد، واجب است. فرمود: «صدق» راست گفته است. ضمام گفت: به کسی که تو را فرستاده سوگندت می‌دهم، آیا الله تو را بدان امر کرده است؟ فرمود: بله؛ پس از این سوالات درحالی که بازگشت گفت: سوگند به کسی که تو را به حق فرستاده، نه بر این امور چیزی می‌افزایم و نه از آن‌ها چیزی می‌کاهم. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «لَئِنْ صَدَقَ، لَيَدْخُلَنَّ الْجَنَّةَ» اگر (در آنچه گفت) صادق باشد، قطعاً وارد بهشت می‌شود.<sup>۱</sup>

۱- نگا: بخاری و شرح آن الفتح، کتاب العلم، باب ما جاء في العلم (۱/۱۴۸)، (ش: ۶۳)؛ و مسلم، کتاب الإیمان، باب السؤال عن أركان الإسلام (۱/۴۱۱)، (ش: ۱۱)؛ و أحمد در المسند (۳/۱۴۳)، (۱۹۳/۳)؛ و الفاظ این روایت از تمام این روایات ذکر شده است.

پس ضمّام به سوی شترش آمده و افسارش را باز کرده و به سوی قومش روانه شد تا اینکه به آن‌ها رسید و گرداگرد او جمع شدند، پس اولین سخنی که گفت این بود: چه زشت هستند لات و عزی؛ (دو بت مشهور عرب)؛ قومش گفتند: ساکت باش ضمّام! بترس از برص و پیسی و بترس از جذام، بترس از جنون.

اما ضمّام گفت: وای بر شما! آن دو (لات و عزی) نه نفعی می‌رسانند و نه ضرری، براستی الله رسولی فرستاده و کتابی را بر او نازل کرده که شما را از آنچه در آن هستید، نجات می‌دهد؛ من گواهی می‌دهم که معبود بر حقی جز الله نیست، یکتاست و شریکی ندارد و محمد بنده و فرستاده اوست. من با آنچه شما را بدان امر کرده و از آن نهی کرده، نزد شما آمده‌ام.

راوی می‌گوید: به خدا سوگند، پیش از شامگاه آن روز همه‌ی مردان و زنانی که در آن جمع حضور داشتند، مسلمان شدند. براستی شنیده نشده از میان نمایندگان اقوام مختلف، کسی برتر از ضمّام بن ثعلبه باشد.<sup>۱</sup>

و این بر حکمت ضمّام بن ثعلبه دلالت می‌کند، زیرا او ابتدا از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد خالق و آفریننده‌ی مخلوقات سوال نمود. سپس به خداوند متعال سوگند یاد کرد که آیا در دعوی رسالت از سوی خالق این مخلوقات صادق است؟ و چون از رسالت رسول خدا اطلاع یافت، به کسی که او را به حق فرستاده است سوگند یاد کرد.

۱- نگا: البداية والنهاية (۶۰/۵)؛ و سيرة ابن هشام (۳۴۲/۴)؛ و الإصابة في تمييز الصحابة (۲۱۰/۲).

و این ترتیب نیازمند و برخاسته از حکمتی والا و عقلی استوار و متین می‌باشد؛ و چنین سوال کردن در واقع نشان از روش نیکوی او در سوال کردن و شیوهی زیبای وی در سخن گفتن و ترتیب جملات است.<sup>۱</sup>

و به این مقدار نیز اکتفا نکرد بلکه عمل دیگری نیز انجام داد که بر حکمت و صدق و راستی وی در گفته‌اش دلالت می‌کرد. چنان‌که اسلام را بر قومش عرضه کرد و بطلان لات و عزی و عدم نفع و ضرر آن‌ها را بیان نمود و این‌گونه ایمان را در قلوب آن‌ها جای داده و به آن‌ها درس داد که نفع و ضرر تنها از سوی الله متعال است و هر چیزی غیر او در این امر عاجز و ناتوان است؛ و هرچه از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیده بود به آن‌ها منتقل کرد؛ و نتیجه آن شد که قبل از فرارسیدن شب همگی اسلام آوردند. و این بر حکمت ضمام در دعوت قومش به سوی خداوند متعال دلالت می‌کند؛ ضمام در مورد آن‌ها چنین موضع حکیمانه و چنین اسلوب پیروزمندانه و استواری را به خدمت گرفت و این فضل بزرگی برای ضمام و هرآنکه الله تعالی به وی توفیق دعوت حکیمانه عطا کرده، می‌باشد؛ حکمتی که به هرکس داده شده، در حقیقت خیر فراوانی بدو عطا شده است.

۱- نگا: شرح نووی بر مسلم (۱/۱۷۰)؛ و فتح الباری (۱/۱۴۹).

## مبحث هفتم:

### موضع سعد بن معاذ رضی الله عنه در صدور حکم بر بنی قریظه

بنی قریظه سرسخت‌ترین یهودیان در دشمنی با رسول الله صلی الله علیه و آله بودند؛ آن‌ها عهد و پیمان خود با رسول خدا صلی الله علیه و آله را در روز احزاب نقض کردند و با احزاب همراه شدند و به سب و دشنام و نقض عهد و پیمان با رسول الله صلی الله علیه و آله روی آوردند.

پس از اینکه احزاب شکست خوردند، رسول خدا به مدینه بازگشت؛ عایشه می‌گوید: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از خندق بازگشته و سلاح خویش بر زمین نهاده و غسل نمود، جبرئیل نزد وی آمده و - درحالی که رسول خدا گرد و غبار را از سر (مبارکش) می‌تکاند - گفت: سلاح را بر زمین نهادی؟ به خدا سوگند من سلاحم را بر زمین نگذاشتم، به سوی آن‌ها خارج شو. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «فَأَيْنَ» به کجا؟ جبرئیل به سوی بنی قریظه اشاره نمود.<sup>۱</sup>

بنابراین رسول خدا به سوی آنان خارج شده و ۲۵ شب آن‌ها را در قلعه‌های‌شان محاصره نمود. پس از گذشت این مدت بر حکم رسول خدا تنازل کرده و تسلیم شدند؛ در این شرایط اوس به رسول خدا گفتند: ای

---

۱- بخاری و شرح آن الفتح، کتاب المغازی، باب مرجع النبي صلی الله علیه و آله من الأحزاب (۴۱۱/۷)، (ش: ۴۱۲۱)؛ و مسلم، کتاب الجهاد والسير، باب جواز قتال من نقض العهد (ش: ۱۷۶۸).

رسول خدا، با بنی قینقاع چنان رفتار نمودی که خود می‌دانی و آنان هم‌پیمانان برادران خزر جی ما بودند و این‌ها (بنی قریظه) هم‌پیمانان ما می‌باشند، پس به نیکی با آن‌ها رفتار کن. رسول خدا رضی الله عنه فرمود: «أَلَا تَرَوْنَ أَنْ يَحْكُمَ فِيهِمْ رَجُلٌ مِنْكُمْ؟» آیا راضی می‌شوید که در مورد آن‌ها مردی از میان شما حکم کند؟ گفتند: آری، رسول خدا فرمود: «فَدَلِكِ إِلَى سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ» پس این امر به سعد بن معاذ محول می‌گردد. گفتند: راضی شدیم و پذیرفتیم. پس به دنبال سعد بن معاذ فرستادند.<sup>۱</sup>

سعد بن معاذ رضی الله عنه به خاطر زخمی که روز خندق برداشته بود، در مدینه باقی مانده بود و همراه صحابه و رسول خدا رضی الله عنه به سوی بنی قریظه خارج نشد. زخمی که در اثر تیری برداشته بود که مردی از قریش به رگ میانی دستش<sup>۲</sup> زده بود و رسول خدا برای وی خیمه‌ای در مسجد برپا کرده بود تا از نزدیک به عیادت وی رود.<sup>۳</sup>

سعد به هنگام زخمی شدن گفته بود: «پروردگارا، اگر جنگ با قریش همچنان باقی است، پس مرا برای حضور در آن زنده بدار، زیرا از میان اقوام مختلف بیش از همه، جهاد با قریش را دوست دارم، چون پیامبرت را آزار دادند و او را تکذیب نمودند و از شهرش بیرون کردند؛ پروردگارا اگر جنگ میان ما و آن‌ها را به اتمام رساندی، پس این زخم را سبب شهادت من قرار

۱- نگا: زاد المعاد (۱۳۴/۳).

۲- این رگ را در عربی اکحل می‌گویند (فصد) که چون بریده شود چنان خون می‌آید تا صاحب آن بمیرد.

۳- بخاری و شرح آن الفتح، کتاب المغازی، باب مرجع النبی رضی الله عنه من الأحزاب (۴۱۱/۷)، (ش: ۴۱۲۲)؛ و مسلم، کتاب الجهاد والسير، باب جواز قتال من نقض العهد (ش: ۱۷۶۹)؛ و نگا: ترجمه سعد بن معاذ در سیر أعلام النبلاء (۲۷۹/۱).



ده و مرا نمیران تا اینکه چشمانم را در مورد بنی قریظه روشن و خنک گردانی.»<sup>۱</sup>

پس فرستاده رسول خدا سعد را بر الاغ سوار نمود و با او نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد؛ در میان راه برخی از اوسیان به سعد می گفتند: «ای ابوعمرو، در مورد هم پیمانانت به نیکی رفتار کن، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله حکم آن‌ها را به تو سپرده تا با آن‌ها به نیکی رفتار کنی». چون مکرر این سخنان را به سعد می گفتند، سعد گفت: «اکنون زمان آن است که سعد در راه الله از ملامت ملامت کنندگان متأثر نگردد». وقتی که سعد به رسول الله صلی الله علیه و آله و مسلمانان رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «فُؤْمُوا إِلَى سَيِّدِكُمْ» به سوی سید و سرورتان برخیزید. وقتی سعد را از الاغ پایین آوردند، گفتند: ای سعد، آن‌ها (بنی قریظه) تسلیم داوری تو هستند. سعد گفت: بر شما لازم است تا در این مورد عهد و پیمان خدا را بر خود لازم گیرید، حکم آنان همان است که من حکم می کنم؟ گفتند: آری؛ سعد گفت: و بر کسانی که آنجا هستند نیز الزام آور است؟ و منظورش رسول الله صلی الله علیه و آله بود و به خاطر ادب و احترام رو به سوی رسول الله صلی الله علیه و آله نمود. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بله؛ سعد گفت: من در مورد آن‌ها چنین حکم می کنم که: مردان آن‌ها کشته شوند و اموالشان تقسیم گردد و کودکان و زنانشان اسیر شوند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «لَقَدْ حَكَمْتَ فِيهِمْ بِحُكْمِ اللَّهِ مِنْ فَوْقِ سَبْعِ سَمَاوَاتٍ» براستی که موافق با حکم الله متعال در بالای هفت آسمان حکم نمودی.<sup>۲</sup> چون سعد بن معاذ در

۱- سیره ابن هشام از ابن إسحاق؛ و رجال آن از ثقات هستند (۲۴۴/۳)؛ و احمد (۱۴۱/۶)؛ و نکا: سیر أعلام النبلاء، ذهبی (۲۸۲/۱).

۲- سیره ابن هشام (۲۵۹/۳)؛ و بخاری و شرح آن الفتوح، کتاب المغازی - باب مرجع النبي صلی الله علیه و آله من الأحزاب (۴۱۱/۷)؛ قال: «قضیت فیهم بحکم الله» (ش: ۴۱۲۱)؛ و

مورد آنان چنین حکم نمود، رسول الله ﷺ به قتل کسانی از آنان که موی بدنش تیغ خورده بود، حکم نمودند و هریک از آنان که علائم بلوغ در وی دیده نمی‌شد به کودکان ملحق شد.<sup>۱</sup> پس در بازار مدینه گودال‌هایی برای آنان حفر گردیده و گردن‌شان زده شد، درحالی‌که بین ۶۰۰ تا ۷۰۰ نفر بودند.<sup>۲</sup>

سعد از خداوند متعال خواست اگر جنگ میان پیامبر و قریش به پایان رسیده، شهادت نصیبش کند؛ پس زخمش دهان باز کرده و شهید شد.<sup>۳</sup>

الله اکبر، از چه مقام والا و بزرگ و از چه حکمتی برخوردار است این مرد! میل به شهادت دارد اما از خداوند متعال می‌خواهد اگر جنگ میان پیامبر و قریش ادامه دارد، او را زنده نگه دارد؛ و نیز از خداوند متعال می‌خواهد او را نمیراند تا اینکه چشمانش با نابود شدن بنی‌قریظه خنک گردیده و روشن شود. پس الله ﷻ خواسته‌ی او را اجابت نموده و او را در مقامی قرار می‌دهد که بر مبنای حکم او در مورد بنی‌قریظه حکم می‌شود و

- مسلم، کتاب الجهاد والسير، باب جواز قتل من نقض العهد وجواز إنزال أهل الحصن على حکم حاکم عدل لأهل للحکم (۱۳۸۹/۳)، (ش: ۱۷۶۸).
- ۱- أبو داود، کتاب الحدود، باب الغلام یصیب الحد (۱۴۱/۴)، (ش: ۴۴۰۴)؛ و ترمذی، کتاب السیر، باب ما جاء فی النزول على الحکم (۱۴۵/۴)، (ش: ۱۵۸۴)؛ و نسائی، کتاب الطلاق، باب متى يقع طلاق الصبی (۱۵۵/۶)، (ش: ۳۴۶۰)؛ و ابن ماجه، کتاب الحدود، باب من لا یجب علیه الحد (۸۴۹/۲)، (ش: ۲۵۴۱) و سند آن صحیح است.
- ۲- زاد المعاد (۱۳۵/۳)؛ و نگا: سیره ابن هشام (۲۵۹/۳)؛ و البداية والنهاية (۱۲۲/۴)؛ و فتح الباری (۴۱۴/۷)؛ و نگا: صحیح الترمذی (۱۱۴/۲).
- ۳- نگا: بخاری و شرح آن الفتوح، کتاب المغازی، باب مرجع النبي ﷺ من الأحزاب (۴۱۲/۷)، (ش: ۴۱۲۲)؛ و مسلم، کتاب الجهاد والسير، باب جواز قتال من نقض العهد (ش: ۱۷۶۹)، (ش: ۶۷).

زمانی که برخی از اوسیان به او گفتند: ای ابو عمرو، با هم پیمانانت به نیکی رفتار کن؛ سخن حکیمانه خود را گفت: «براستی اکنون زمان آن است که سعد در راه الله به ملامت کنندگان توجهی نکند».

و راست گفت؛ براستی در مورد آن‌ها مطابق با حکم الله تعالی حکم نمود، پس کشته شدند و خداوند متعال مسلمانان را بر اموال و زنان و کودکانشان مسلط نمود. و این فتح و پیروزی بود برای مسلمانان در برابر دشمنان الله و رسولش. خداوند از سعد راضی باد و او را راضی کند.

و این فضل خداوند بود که با شهادت بر وی منت نهاد. و رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز وفاتش فرمود: «أَهْتَزَّ عَرْشُ الرَّحْمَنِ عَزَّ وَجَلَّ لِمَوْتِ سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ»<sup>۱</sup> عرش خداوند رحمن به خاطر مرگ سعد بن معاذ به لرزه درآمد.

[برخی (اسلام ستیزان) حکم سعد بن معاذ را ناعادلانه و ظالمانه دانسته‌اند، اما پیامبر اسلام آن را حکمی بیدادگرانه نشمرد. برای ما که مسلمان هستیم قضاوت درباره حکم سعد روشن است ولی اینک می‌خواهیم از دیدگاه یک ناظر بی‌طرف بنگریم که سعد بن معاذ در این قضاوت، راه خطا پیمود یا عادلانه داورى نمود؟ دلائلی که (برای این حکم) بر ضدّ جنگجویان بنی‌قریظه وجود داشته به قرار ذیل است:<sup>۲</sup>

اولاً: این گروه پیش از پیمان‌شکنی، تعهد نموده بودند اگر با دشمنان مسلمین همراهی کنند و مدینه را به خطر افکنند خون‌شان هدر رفته و

---

۱- بخاری و شرح آن الفتح، کتاب مناقب الأنصار، مناقب سعد بن معاذ (۱۲۳/۷)، (ش): ۳۸۰۳؛ و مسلم، کتاب فضائل الصحابة، باب: من فضائل سعد بن معاذ (۱۹۱۵/۴)، (ش): ۲۴۶۶.

۲- به نقل از کتاب "خیانت در گزارش تاریخ" نوشته استاد مصطفی حسینی طباطبایی، بخش سوم. مترجم

اموالشان مصادره گردد. آن‌ها خود پذیرفتند اگر راه خیانت در پیش گیرند، پیامبر در اجرای این حکم مُحَقِّق است: «إِنَّهُ فِي حِلٍّ مِنْ سَفْكَ دِمَائِهِمْ وَسَيِّ ذَرَارِيهِمْ وَأَخَذِ أَمْوَالِهِمْ»<sup>۱</sup>

ثانیاً: بنی قریظه هنگامی به خیانت دست زدند که مدینه در محاصره دشمن قرار داشت. آن‌ها در چنین وضعی، آهنگ شبیخون به مسلمانان کردند و یک گروه ده نفری و پیشتاز از ایشان نیز وارد عمل شدند. و ما می‌دانیم که خیانت و سازشکاری با دشمن، در زمان جنگ جرمی بزرگ‌تر از پیمان‌شکنی عادی بشمار می‌آید و کیفری سخت‌تر دارد و مرتکبین به اینکار در تمام دادگاه‌های نظامی جهان (چه قدیم و چه جدید) به مرگ محکوم می‌شوند و هیچ قانونگذاری این حکم را ظالمانه نشمرده است.

ثالثاً: کتاب آسمانی یهود یعنی «تورات» دستور می‌دهد که اگر قومی، روش بنی قریظه را با یهودیان پیش گیرند محکوم به مرگ خواهند بود، چنانکه در سفر تثنیه می‌خوانیم: «چون به شهری نزدیک آیی تا با آن جنگ نمایی آن را برای صلح ندا کن. و اگر تو را جواب صلح بدهد و دروازه‌ها را برای تو بگشاید آنگاه تمامی قومی که در آن یافت شوند به تو جزیه دهند و تو را خدمت نمایند. و اگر با تو صلح نکرده با تو جنگ نمایند پس آنان را محاصره کن و چون یهوه خدایت آن را بدست تو بسپارد جمیع ذکورانش را بدم شمشیر بکش. لیکن زنان و اطفال و بهائم و آنچه در شهر باشد یعنی تمامی غنیمتش را برای خود به تاراج ببر»<sup>۲</sup> بنا بر این حکم، سعد بن معاذ حق داشت جنگجویان یهود را به مرگ محکوم کند (یعنی در حقیقت، حکم کتاب مقدس خودشان را بر آن‌ها جاری سازد) زیرا پس از آنکه بت‌پرستان

۱- السیرة النبویة اثر زینی دحلان: ج ۱، ص ۱۷۵ و دیگر آثار.

۲- تورات، سفر تثنیه، باب بیستم.

در جنگ خندق، از مدینه دور شدند پیامبر اسلام یارانش را به سوی دژهای بنی قریظه فرستاد و یهودیان بجای استقبال از ایشان، به ناسزاگویی پرداختند و از اعلام جنگ با مسلمانان خودداری نکردند چنانکه نخستین بار نیز به هنگام خبرآوردن از پیمان شکنی یهود، به همین شیوه ناپسند عمل شد. یعنی بنی قریظه فرستادگان پیامبر را که دعوت به صلح و وفای به عهد می کردند جز با دشنامهای زشت و اعلام جنگ پاسخ ندادند.

رابعا: ابوسفیان رهبر سپاه مشرکین، چون خواست از مدینه دور شود نامه‌ای به پیامبر اسلام نوشت و ضمن آن تهدید کرد که «فَإِنْ رَجَعْنَا عَنْكُمْ فَلَكُمْ مِنَّا يَوْمَ كَيْدٍ يُبْقَرُ فِيهِ النِّسَاءُ»<sup>۱</sup> «ما اگر چه اینک (به مکه) بازمی گردیم ولی روزی همچون روز اُحُد از سوی ما برای شما پیش خواهد آمد که گریبان زنان در آن روز دریده خواهد شد».

با توجه به این تهدید، مسلمانان نمی توانستند بنی قریظه را آزاد کنند تا به سایر یهودیان ملحق شوند و به همراه قریش بر مدینه یورش آورند و این بار، همگی را به قتل رسانند! و همچنین نمی توانستند آنان را در مدینه سکونت دهند تا اگر مشرکان دوباره یورش آوردند و به درون شهر راه یافتند، بنی قریظه خیانت را از سر گیرند! لذا هیچ راه خردپسند و عادلانه‌ای جز درهم شکستن سپاه کینه جوی یهود، برای مسلمانان وجود نداشت.

این‌ها دلائلی بود که به سعد اجازه می داد تا سربازان جنگجوی یهود را به مرگ محکوم کند و او هم چنین کرد؛ ولی در مرحله عمل، پیامبر خدا تا آنجا که ممکن بود از عفو و اغماض دریغ ننمودند چنانکه به گزارش ابن هشام، چند تن از یهودیانی که به اسلام گرایش نشان دادند، آزاد شدند.<sup>۲</sup> نیز

۱- المغازی: ج ۱، ص ۴۹۲.

۲- سیره ابن هشام (۲/۲۳۸)؛ و طبری (۲/۵۸۵).

رسول خدا مردی بنام رِفَاعَةَ را مورد عفو قرار داد.<sup>۱</sup> همچنین، عمرو بن سُعدی که به یاران خود گفته بود: «لَا أَعْدِرُ بِمُحَمَّدٍ أَبَدًا» «هرگز به محمد نیرنگ نمی‌زنم» از کشته‌شدن در امان ماند<sup>۲</sup> و نیز جوانانی که در آستانه بلوغ بودند مانند عَطِيَّة قُرْطِي از سوی پیامبر بخشوده شدند<sup>۳</sup> و نیز تمام خانواده زُبَيْر بن باطا آزاد گشته، اموال‌شان را به آن‌ها باز پس دادند.<sup>۴</sup> و تنها مردان جنگجو و محارب، از پای درآمدند. البته چنان‌که دیدیم اینکار هم بر حکم کسی بود که بنی‌قریظه خود، به داوری او راضی شدند و قضاوت را به وی واگذارند.<sup>۵</sup> اما در این موضع حکیمانه، حکمت سعد بن معاذ از چند جهت نمایان گردید:

- ۱- رغبت و شور و شوق وی در نصرت و یاری رسول الله صلی الله علیه و آله و جهاد با دشمنان الله؛
- ۲- رد حکیمانه و قاطعانه درخواست قومش هنگامی که او را برای حکم نمودن در مورد بنی‌قریظه آوردند؛
- ۳- گرفتن عهد و پیمان الهی از قومش که حکم وی را قبول کرده و بپذیرند و این امر باعث استواری آن‌ها و حل بحران می‌شد؛
- ۴- رو کردن به رسول الله صلی الله علیه و آله از روی ادب و احترام به هنگام گرفتن عهد و پیمان از بنی‌قریظه؛

۱- سیره ابن هشام (۲/۲۴۴)؛ و تاریخ طبری (۲/۵۹۱).

۲- سیره ابن هشام (۲/۲۳۸)؛ و طبری (۲/۵۸۶).

۳- سیره ابن هشام (۲/۲۴۴).

۴- المغازی واقدی (۱/۵۲۰).

۵- پایان نقل از کتاب خیانت در گزارش تاریخ.

۵- موافق بودن حکم وی با حکم خداوند متعال؛ و بر این اساس بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله به تنفیذ آن دستور دادند؛ براستی خداوند متعال با حکمت او اسلام را عزت بخشیده و کافران را ذلیل و خوار نمود.





## مبحث هشتم:

### موضع حسن بن علی رضی الله عنه

حسن بن علی فرزند دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. او یکی از علمای صحابه و بردبارترین و خوش اخلاق‌ترین و یکی از صاحب نظران و سید و سرور مسلمانان بود.<sup>۱</sup>

او حبیب رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، از ابوهریره روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به حسن فرمودند: «اللَّهُمَّ إِنِّي أُحِبُّهُ فَأَحِبَّهُ، وَأُحِبُّ مَنْ يُحِبُّهُ»<sup>۲</sup> «پروردگارا من او را دوست دارم، پس او را دوست مدار و هرکس که او را دوست می‌دارد، دوست مدار».

و ابوبکره می‌گوید: دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر منبر بوده و حسن بن علی کنار ایشان می‌باشد و پیامبر یک بار به مردم نگاه می‌کند و بار دیگر به حسن و می‌گوید: «إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ، وَلَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُصَلِّحَ بِهِ بَيْنَ فِتْنَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ عَظِيمَتَيْنِ» این فرزند من سید است و باشد که الله تبارک و تعالی به وسیله‌ی او میان دو گروه بزرگ از مسلمانان صلح برقرار سازد.<sup>۳</sup>

---

۱- نگا: البداية والنهاية، ابن كثير (۱۶/۸).

۲- بخاری و شرح آن الفتح، کتاب البيوع، باب ما ذكر في الأسواق (۳۳۹/۴)، (ش: ۲۱۲۲)؛ و مسلم، کتاب فضائل الصحابة - باب فضائل الحسن والحسين (۱۸۸۲/۴)، (ش: ۲۴۲۱).

۳- بخاری و شرح آن الفتح، کتاب الصلح، باب قول النبي صلی الله علیه و آله للحسن بن علی: إن ابني هذا سيد (۳۰۷/۵)، (ش: ۲۷۰۴)؛ (۶۲۸/۶)، (۹۴/۷)، (۶۱/۱۳)؛ و لفظ این روایت از کتاب الصلح ذکر شده است.

و این خبر محقق گردید؛ وقتی که علی بن ابی طالب کشته شد و مردم با حسن بن علی بیعت کردند، درحالی که گردان‌های حسن بن علی همچون کوه‌ها بودند - چنان که بخاری در صحیحش ذکر می‌کند<sup>۱</sup> - اما حسن خواست خون مسلمانان را حفظ نموده و آنان را بر یک امام جمع نموده و ایشان را یکپارچه و متحد کند، پس در امر حکومت به نفع معاویه بن ابوسفیان، دایی مومنان و کاتب وحی رب العالمین<sup>۲</sup> تنازل نمود. خداوند از همه‌ی اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله راضی باشد؛

این موضع حسن بن علی از بزرگ‌ترین مواضع حکمت و از بارزترین ادله‌ی روشن بر زهد و پارسایی حسن نسبت به دنیای فانی و رغبت وی به آخرت باقی و حفظ خون امت محمد می‌باشد، براستی خلافت و پادشاهی را ترک گفته و رها نمود اما نه به خاطر اندک بودن افراد و ذلت و خواری و نه به خاطر هیچ علتی، بلکه به خاطر رغبت و تمایل وی به پاداش خداوند؛ و چون حفظ خون مسلمانان را در این امر دید، امر دین و مصلحت امت را رعایت نمود.<sup>۳</sup>

و سالی که حسن بن علی به نفع معاویه از امر حکومت تنازل کرد، سال جماعت (یکپارچگی و همبستگی) نامیده شد، زیرا در این سال همه‌ی مسلمانان در مورد معاویه متحد شدند.<sup>۴</sup>

مقصود آن است که موضع حسن بن علی، موضعی حکیمانه و بزرگ و استوار بود، زیرا با این موضع‌گیری خون و مال و شرف و بزرگی امت محمد

۱- بخاری و شرح آن الفتح، کتاب الصلح، باب قول النبی صلی الله علیه و آله للحسن: إن ابن هذا سید (۳۰۶/۵)، (ش: ۲۷۰۴).

۲- نگا: البداية والنهاية، ابن کثیر (۲۰/۸)؛ وتاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۱۹۴.

۳- نگا: فتح الباری شرح صحیح البخاری (۶۶/۱۳).

۴- نگا: البداية والنهاية (۱۶/۸).

---

را حفظ نمود، که خداوند متعال از او راضی باد و او را راضی نموده و از سوی امت محمد بهترین پاداش‌ها را به وی ارزانی دارد.



## مبحث نهم:

### موضوع‌گیری گروهی از صحابه

در مسیر دعوت از صحابه و یاران رسول خدا ﷺ مواضع متعددی به جای مانده و به ثبت رسیده است، چنان‌که هیچ‌کس نمی‌تواند همه‌ی آن‌ها را برشمارد. زیرا آن‌ها جان و مال و حیات‌شان را برای رضای خداوند متعال فروختند تا رضایت او تعالی را بدست آورند و این‌گونه به سعادت دنیا و آخرت دست یافتند.

هرکس زندگی آن‌ها را بررسی نموده و به تطبیق قولی و عملی و اعتقادی اسلام از سوی آن‌ها بنگرد، بر ایمانش افزوده شده و آن‌ها را دوست می‌دارد و بدین سبب محبت خداوند متعال برای وی نیز حاصل می‌گردد.

اکنون به نمونه‌هایی از این قبیل می‌پردازیم:

۱- این بلال بن رباح است که امیه بن خلف او را به خاطر توحید و ایمان آوردن به الله ﷻ شکنجه می‌کند؛ شکنجه‌ای بسیار دردناک؛ او را در گرمای شدید ظهر بر شن زارهای مکه غلتانده و سنگ بزرگی را بر سینه‌اش قرار می‌دهد و سپس می‌گوید: در این وضعیت خواهی بود تا اینکه بمیری یا به محمد کفر ورزیده و لات و عزی را عبادت کنی؛ اما بلال در چنین شرایط سخت و دشواری می‌گوید: احد احد، یکتاست، یکتاست؛ پس ابوبکر خود را به او رسانده و وی را

می‌خرد؛ اما آنچه بلال در این لحظات سخت بر زبان می‌آورد، کلمه‌ای بود که وجود امیه بن خلف را به لرزه در می‌آورد.<sup>۱</sup>

۲- این عمار بن یاسر و پدرش یاسر و مادرش سمیه است که به خاطر ایمان آوردن به الله ﷻ شدیدترین شکنجه‌ها را متحمل می‌شوند، اما هیچ‌یک از این شکنجه‌ها آنان را از دین‌شان بر نمی‌گرداند، زیرا آن‌ها با خداوند متعال صادق بودند و خداوند متعال نیز آنان را تصدیق نمود. و بر این اساس بود که به آن‌ها گفته شد: «صَبْرًا يَا آلَ يَاسِرٍ فَإِنَّ مَوْعِدَكُمْ الْجَنَّةُ»<sup>۲</sup> «ای خاندان یاسر، صبر کنید که برآستی جایگاه شما بهشت است».. خداوند از آنان راضی باد و آنان را راضی کند.<sup>۳</sup>

۳- و این صهیب رومی است که قصد هجرت دارد و کفار قریش او را از هجرت با مالش باز می‌دارند و اگر دوست دارد هجرت کند بایستی همه‌ی اموالش را برای آن‌ها رها نموده و بدون هیچ مالی هجرت کند، پس همه‌ی اموالش را به کفار و مشرکین داده و دین خود را نجات داده و به سوی الله و رسولش هجرت نمود. و الله ﷻ این آیه را نازل نمود: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ أُتْبَعَاءً مَّرَضَاتٍ اللَّهُ ج وَاللَّهُ رَعُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾ [البقرة: ۲۰۷]، «و در میان مردم کسی یافته

۱- نگا: الإصابة فی تمييز الصحابة (۱/۱۶۵)؛ وسیره ابن هشام (۱/۳۴۰)؛ وسیر أعلام النبلاء (۱/۳۴۷).

۲- به روایت حاکم و آن را تصحیح نموده و ذهبی با وی موافقت کرده است (۳/۳۸۸)؛ و نگا: مجمع الزوائد (۹/۲۹۳) و می‌گوید: «رجال آن جز إبراهيم بن عبد العزيز المقوم رجال صحیح می‌باشند». و نگا: الإصابة (۲/۵۱۲).

۳- نگا: سیر أعلام النبلاء (۱/۴۰۶)؛ و الإصابة (۲/۵۱۲)؛ و وسیره ابن هشام (۱/۳۴۲).

می شود که جان خود را (که عزیزترین چیزی است که دارد) در برابر خوشنودی خدا می فروشد (و رضایت الله را بالاتر از دنیا و آنچه در آن است می شمارد و همه چیز خود را در راه کسب آن تقدیم می دارد) و خداوندگار نسبت به بندگان بس مهربان است».

پس عمر بن خطاب و چند تن دیگر در حره با وی ملاقات نموده و به او گفتند: چه معامله ی پرسودی؛ صهیب گفت: و خداوند تجارت شما را نیز زیانمند نخواهد کرد و چرا بکند؟ پس به صهیب خبر دادند الله ﷻ در مورد او این آیه را نازل فرموده است.<sup>۱</sup>

۴- و این عبدالله بن عبدالاسد (ابوسلمه) و همسرش امسلمه است که در برابر بلا و مصیبتی بزرگ صبر و بردباری نموده و موضعی حکیمانه اختیار کردند که دلالت بر صدق شان با خداوند متعال می کند.<sup>۲</sup>

ابوسلمه اولین کسی بود که از مکه به مدینه هجرت کرد، تقریباً یک سال پیش از عقبه دوم. پس از اینکه ابوسلمه و همسرش امسلمه از هجرت به حبشه بازگشتند، قریش به اذیت و آزار ابوسلمه پرداخت؛ چون ابوسلمه از اسلام آوردن برخی از انصار اطلاع یافت، به خاطر دینش تصمیم به هجرت به مدینه گرفت. پس همسرش ام سلمه و فرزندش سلمه را بر شتر سوار کرده و افسار شتر را به دست گرفته و رو به سوی مدینه به راه افتاد. اما پیش از آنکه از مکه خارج شود، مردانی از بنی مخزوم (خویشاوندان همسرش) راه را بر او بستند و بدو گفتند: تو خودت می توانی بروی، اما اجازه نداری این زن را ببری، چرا بگذاریم او را به سرزمین دور دست ببری؟

۱- نگا: تفسیر ابن کثیر (۲۴۸/۱)؛ و سیر أعلام النبلاء (۱۷/۲-۲۶)؛ و الإصابة (۱۹۵/۲).

۲- نگا: سیر أعلام النبلاء (۱۵۰/۱)؛ و الإصابة فی تمییز الصحابة (۳۳۵/۲)؛ و البداية، ابن کثیر (۹۰/۴).

و با این بهانه افسار شتر را از دست وی گرفتند درحالی که ام سلمه و فرزندش سلمه بر آن سوار بودند؛ و بدین سبب مردانی از بنی عبدالاسد (قبیله ابوسلمه) خشمگین شده و گفتند: به خدا سوگند فرزندانمان را نزد او (ام سلمه) رها نمی‌کنیم، شما که او را از مرد ما گرفتید. (ما هم پسرمان را از او می‌گیریم) پس بنی مخزوم و بنی عبدالاسد بر سر سلمه با یکدیگر کشمکش نمودند تا اینکه فرزند از مادر جدا شد و بنی عبدالاسد سلمه را از مادرش گرفته و بنی مغیره هم ام سلمه را نزد خود نگه داشتند و ابوسلمه به خاطر دینش به سوی مدینه فرار کرد.

ام سلمه می‌گوید: میان من و همسر من و فرزندم جدایی انداختند، من هر روز صبح به ریگسان بیرون مکه می‌رفتم و تا شب در فراق شوهر و فرزندم می‌گریستم. و یک سال یا نزدیک به یک سال چنین گذشت تا اینکه مردی از بنی عمی - یکی از تیره‌های بنی المغیره - حال و وضع مرا دیده و دلش به رحم آمده و به بنی مغیره گفت: آیا این زن بیچاره را که میان او و شوهرش و فرزندش جدایی انداختید، رها نمی‌کنید؟ ام سلمه می‌گوید: پس به من گفتند: اگر می‌خواهی به شوهرت ملحق شو. ام سلمه می‌گوید: و بنی عبدالاسد فرزندم سلمه را به من بازگرداندند، پس سوار شترم شده و فرزندم را در آغوش گرفته و به قصد شوهرم به سوی مدینه خارج شدم، درحالی که هیچ کس همراه من نبود.<sup>۱</sup>

الله اکبر، چه بزرگ است این موضع و چه حکیمانه؛ ابوسلمه، همسر و فرزند و اموالش را ترک نموده و به خاطر دینش خود به تنهایی هجرت می‌کند و بنی عبدالاسد و بنی مغیره در مورد پسر ام سلمه کشمکش نموده و

۱- نگا: سیره ابن هشام (۷۷/۲)؛ و البداية والنهاية (۱۶۹/۳)؛ و الرحیق المختوم، ص ۱۵۰؛ و هذا الحیب یا محب، ص ۱۵۱.



فرزندش را از او جدا می‌کنند و او تنها نظاره‌گر است و بلکه به خاطر دینش او را نزد خود حبس کرده و نگه می‌دارد و این‌گونه نزدیک به یک‌سال هر روز در ریگستان مکه در فراق فرزند و شوهرش می‌گرید. برآستی در چنین شرایط سخت و مصیبت‌واری چنان موضعی را اختیار کردن، تنها برخاسته از قوت ایمان و صداقت با الله ﷻ می‌باشد.

از خداوند متعال عافیت در دنیا و آخرت خواهیم و خداوند از ابوسلمه و همسر و فرزندش راضی باشد و آنان را راضی کند، برآستی در راه الله جهاد کردند و در راه الله اذیت و آزار دیدند و در راه الله صبر و بردباری نمودند. والله المستعان.

۵- چون انسان به موضع عبدالله بن حذافه بن قیس در برابر پادشاه روم که برای بازگرداندن وی از دینش تلاش می‌کند، می‌نگرد، موضعی حکیمانه و مردی بزرگ می‌بیند. عمر بن خطاب سپاهی را به سوی روم می‌فرستد؛ رومیان عبدالله بن حذافه را اسیر می‌کنند و او را نزد پادشاه‌شان برده و می‌گویند: این از اصحاب محمد است. پادشاه روم به وی می‌گوید: آیا در برابر نیمی از پادشاهی‌ام که به تو ببخشم، نصرانی می‌شوی؟ اما عبدالله بن حذافه در پاسخ به وی می‌گوید: اگر همه‌ی آنچه دارا هستی و تمام پادشاهی‌ات و بلکه پادشاهی عرب را به من بدهی، هرگز از دین محمد حتی لحظه‌ای خارج نمی‌شوم.

پادشاه روم گفت: تو را می‌کشم.

عبدالله می‌گوید: تویی و تصمیمت.

پس عبدالله را به صلیب بسته و به تیراندازان می‌گوید: به نزدیک بدنش تیراندازی کنید. اما عبدالله توجهی به تیرها نکرده و داد و فریاد نمی‌کند؛ پس او را پایین آورده و دستور دادند دیگی از آب جوش بیاورند که او را

بسوزانند و دو تن از اسیران مسلمان را آورده و در برابر چشمان عبدالله یکی از آنان را در دیگ آب جوش انداختند که استخوان‌هایش نمایان گشت. و او نیز از جمله کسانی بود که نصرانیت را به وی عرضه کردند و نپذیرفته بود. پس از این بود که پادشاه روم دستور داد عبدالله را در دیگ آب جوش بیندازند - اگر نصرانی نشود - چون او را به سوی دیگ بردند، به گریه افتاد؛ به پادشاه گفته شد: وی می‌گرید. پادشاه گمان کرد که وی تسلیم شده، پس دستور داد او را بازگردانند و بدو گفت: چه چیزی تو را به گریه انداخت؟ عبدالله گفت: با خود گفتم: من یک جان دارم که در لحظه‌ای از بین می‌رود، دوست داشتم به تعداد موهای بدنم جان داشته و هریک از آن‌ها در راه الله در آتش انداخته می‌شد. طاغوت روم از این پاسخ عبدالله شگفت زده شد و به او گفت: آیا می‌پذیری که سرم را بوسیده و در عوض آن تو را رها کنم؟ عبدالله به او گفت: و همه‌ی اسیران مسلمان را آزاد می‌کنی؟ گفت: آری؛ پس عبدالله سر وی را بوسیده و او هم همه‌ی اسیران مسلمان را آزاد کرد و عبدالله همراه اسیران نزد عمر بن خطاب آمد.

امیرالمومنین که از ماجرای وی اطلاع یافت، فرمود: حقی است بر هر مسلمان که سر عبدالله بن حذافه را ببوسد و من آغاز می‌کنم. پس سرش را بوسید.<sup>۱</sup>

براستی این موضع حکیمانه و والایی است، عبدالله بر دینش ثابت قدم و استوار است و جز آن را نمی‌پذیرد و لو اینکه پادشاهی کسری و مانند آن و پادشاهی عرب، همه و همه به او داده شود؛ و از صداقت و راستی که با پروردگارش داشت، زمانی که او را به صلیب کشیده و به سوی وی تیراندازی می‌کردند، جزع و فزع و داد و فریاد نکرد و نیز به خاطر دیگ آب جوش که

۱- نگا: سیر أعلام النبلاء، ذهبی (۱۴/۲)؛ و الإصابة فی تمييز الصحابة (۲۶۹/۲).

برای کشتنش تدارک دیده بودند، درحالی که خود با چشمان سر مشاهده کرد اسیری از مسلمانان را در آن انداختند و استخوان هایش نمایان شد، اما نگران نشده و بی صبری نکرد. بلکه تمنا می کرد ای کاش به تعداد موهایش، جان در تن می داشت تا هریک در راه الله و به خاطر الله ﷺ شکنجه می شد. و زمانی که دید مصلحت عام بوده و همه ی اسیران را شامل می شود، سر آن طاغوت را بوسید تا مسلمانان از اسارت نجات یابند؛ و این از بزرگ ترین و والاترین حکمت ها می باشد. خداوند از عبدالله بن حذافه راضی باد و او را راضی کند.

۶- و از این دسته است موضع والای صحابه جلیل القدر خبیب بن عدی که بر قوت ایمان و اشتیاق وی به پاداش خداوند متعال در سرای آخرت دلالت می کند، آنگاه که کفار قریش او را اسیر کرده و شکنجه اش دادند تا اینکه شهید شد.

برخی از دختران حارث بن عامر می گفتند: به خدا سوگند هرگز اسیری را ندیدم که بهتر از خبیب باشد. به خدا سوگند روزی او را در حالی یافتیم که خوشه ی انگور در دستش بوده و از آن می خورد، درحالی که به زنجیر کشیده شده بود و هیچ میوه ای در آن روز در مکه وجود نداشت. و می گفت: «آن رزقی است که الله ﷻ به خبیب عطا کرده است».

زمانی که خبیب را از حرم بیرون آوردند تا او را بکشند، خبیب به آن ها گفت: بگذارید تا دو رکعت نماز بخوانم؛ پس وی را رها کردند و دو رکعت نماز خواند و سپس گفت: به خدا سوگند اگر گمان نمی بردید که من نگران شدم و بی صبر، نمازم را طولانی می کردم. سپس گفت: پروردگارا آنان را یکی یکی بشمار و یکی بعد از دیگری به هلاکت برسان و هیچ کدامشان را باقی مگذار.

و پس از آن این اشعار را خواند:

فَلَسْتُ أَبَالِي حِينَ أُقْتَلُ مُسْلِمًا      عَلَى أَيِّ جَنْبٍ كَانَ لِلَّهِ مَصْرَعِي  
وَذَلِكَ فِي ذَاتِ الْإِلَهِ وَإِنْ يَشَاءُ      يُبَارِكُ عَلَيَّ أَوْ صَالٍ شِلْوٍ مُمَزَّعٍ

«وقتی مسلمان کشته شوم باکی ندارم که به کدامین پهلو در راه خدا می‌افتم و این در راه خداست. و اگر بخواهد به مفاصل قطعه قطعه شده برکت عنایت می‌کند».

سپس ابوسروع عقبه بن حارث به سوی خبیب برخاسته و او را کشت؛ و این خبیب بود که برای هر مسلمانی که پس از مدتی اسارت کشته می‌شود، نماز خواندن (پیش از کشته شدن) را سنت قرارداد.

۷- و این سعد بن ابی وقاص است که مادرش از وی می‌خواهد به دین محمد کفر ورزد و سوگند یاد می‌کند با او صحبت نمی‌کند و چیزی نمی‌خورد و نمی‌نوشد تا اینکه بمیرد و این‌گونه موجب عار و ننگ سعد شود. و از آن پس به او گفته شود: ای قاتل مادرت؛ و برای اینکه سعد خواسته‌اش را اجابت کند می‌گفت: می‌گویی خداوند تو را در مورد پدر و مادرت سفارش کرده و من مادرت هستم و تو را به این امر دستور می‌دهم. اما سعد در پاسخ به مادرش گفت: مادرم این کار را مکن که من دینم را به خاطر هیچ چیز رها نمی‌کنم. پس مادرم سه شبانه روز نه چیزی خورد و نه چیزی نوشید.

چون سعد بن ابی وقاص این رفتار مادرش را دید، به وی گفت: مادرم، خود می‌دانی که به خدا سوگند اگر صد جان داشته باشی و هریک را پس از

۱- بخاری و شرح آن الفتح، کتاب الجهاد، باب هل یستأسر الرجل ومن لم یستأسر ومن رجع رکعتین عند القتل (۱۶۶/۶)، (ش: ۳۰۴۵)؛ و کتاب المغازی، باب حدثنی عبد الله بن محمد الجعفی (۳۰۸/۷)، (ش: ۳۹۸۹)؛ (۳۷۸/۷)، (۳۸۱/۱۳)؛ ونگا: سیر أعلام النبلاء (۲۴۶/۱).

دیگری از دست بدهی، دینم را رها نخواهم کرد، چه تو بخوری یا نخوری. پس چون مادرش متوجه این مساله شد غذا خورد.<sup>۱</sup>

سعد می گوید: این آیه در مورد من نازل شد: ﴿وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا﴾ [لقمان: ۱۵]، «هرگاه آن دو تلاش و کوشش کنند که چیزی را شریک من قرار دهی که کمترین آگاهی از بودن آن و (کوچکترین دلیل بر اثبات آن) سراغ نداری، از ایشان فرمانبرداری مکن. (چرا که در مسأله عقائد و کفر و ایمان همگامی و همراهی جائز نیست، و رابطه با خدا، مقدم بر رابطه انسان با پدر و مادر است، و اعتقاد مکتبی برتر از عواطف خویشاوندی است. ولی در عین حال) با ایشان در دنیا به طرز شایسته و به گونه بایسته‌ای رفتار کن» و خداوند متعال به خاطر دعای پیامبرش در حق سعد، او را مستجاب الدعوة قرار داده بود، آنگاه که رسول خدا در حق وی فرمود: «اللَّهُمَّ اسْتَجِبْ لِسَعْدٍ إِذَا دَعَاكَ»: «پروردگارا، چون سعد تو را خواند، او را استجابت کن».

اما این مواضع حکیمانه تنها از سوی مردان نبود، بلکه زنان نیز مواضع حکیمانه و والایی داشتند:

۸- و از این دسته است رفتار و عملکرد رمله دختر ابوسفیان، ام حبیبه، ام المومنین؛ زمانی که ابوسفیان برای تمديد و افزایش مدت آتش بس بین خود و رسول خدا ﷺ از مکه به مدینه آمد، چون وارد منزل

۱- نگا: صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل سعد بن أبي وقاص (۱۸۷۷/۴)، (ش: ۱۷۴۸) به طور مختصر و نقل به معنا ذکر شده است؛ و احمد (۱۸۱/۱-۱۸۲)؛ و ترمذی (۳۴۱/۵)؛ و نگا: سیر أعلام النبلاء (۱۰۹/۱).

۲- ترمذی، کتاب المناقب، باب مناقب سعد بن أبي وقاص (۶۴۹/۵)؛ (ش: ۳۷۵۱)؛ و حاکم نیز آن را روایت نموده و تصحیح کرده و ذهبی با وی موافقت کرده است (۴۹۸/۳)؛ و سند آن صحیح است. نگا: سیر أعلام النبلاء (۱۱۱/۱).

دخترش ام حبیبه شد و می‌خواست بر فرشی بنشیند که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر آن می‌نشست، ام حبیبه فرش را جمع کرد؛ پس ابوسفیان گفت: دخترم، آیا این فرش را برازنده‌ی من ندیدی که روی آن بنشینم یا فرش نزد تو از من برازنده‌تر است؟ ام حبیبه گفت: بلکه آن فرش است که رسول الله صلی الله علیه و آله بر آن می‌نشیند و تو مردی نجس و مشرک هستی. ابوسفیان گفت: فرزندم، به خدا سوگند پس از دور شدن از من، تو را شری دامنگیر شده است.<sup>۱</sup>

می‌گوییم: به خدا سوگند ام حبیبه چنین کاری را جز از روی قوت ایمان و محبتی که به الله و رسولش داشت، انجام نداد، چنان‌که محبت الله و رسولش را بر محبت پدر مشرکش مقدم داشته و راضی نشد که یک مشرک حتی بر فرشی بنشیند که پیامبر بر آن می‌نشیند. خداوند متعال از ام المومنین راضی باد. براستی او در راه خدا به ملامت ملامت کنندگان توجهی نداشته و اهمیتی نداد و این از بزرگ‌ترین حکمت‌ها می‌باشد.

همه‌ی صحابه، چه مرد و چه زن، اعمال و رفتار و کردار و زندگی و مرگ‌شان برای الله صلی الله علیه و آله بود، چنان‌که جز به دنبال امری که مورد رضایت خداوند متعال بود، نمی‌رفتند و تنها این رضای خداوند بود که برای آن‌ها مهم بود و لو اینکه در این راه محبوب‌ترین چیزها را می‌بخشیدند.

۹- و از این دسته است عملکرد انس بن نصر انصاری عموی انس بن مالک؛ از انس روایت است که می‌گوید: عمویم انس بن نصر در جنگ بدر شرکت نداشت. پس گفت: ای رسول خدا، در اولین جنگی که با مشرکان داشتی، حضور نداشتم، به خدا سوگند اگر خداوند به

۱- نکا: الإصابة فی تمییز الصحابة (۳۰۶/۴)؛ و آن را با استادش به ابن سعد نسبت می‌دهد. و همچنین نکا: تاریخ اسلامی، محمود شاکر (۱۳۵/۳).

من توفیق جنگ با مشرکان در رکاب رسول خدا ﷺ را می داد، می دید که چه می کردم.

چون روز اُحد فرا رسید و مسلمانان در جنگ پراکنده شدند، گفت: پروردگارا من از آنچه اینها انجام دادند (مسلمانان) عذر خواهی می کنم و از کاری که اینها کردند - یعنی مشرکان - بیزار می جویم. سپس جلو رفت و با سعد بن معاذ روبرو شد و گفت: ای سعد، سوگند به کسی که جانم در دست اوست، بوی بهشت را از سوی احد استشمام می کنم. پس با مشرکان آنقدر جنگید تا اینکه کشته شد. انس می گوید: پس او را میان کشته شدگان یافتیم درحالی که هشتاد و چند ضربه شمشیر و نیزه و تیر به وی اصابت کرده بود و او را مثله کرده بودند. و ما او را نشناختیم تا اینکه خواهرش او را از روی انگشتانش شناخت. و این آیه نازل شد: ﴿مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَّن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَّن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا﴾ [الأحزاب: ۲۳]، «در میان مؤمنان مردانی هستند که با خدا راست بوده اند در پیمانی که با او بسته اند. برخی پیمان خود را بسر برده اند (و شربت شهادت سرکشیده اند) و برخی نیز در انتظارند (تا کی توفیق رفیق می گردد و جان را به جان آفرین تسلیم خواهند کرد). آنان هیچ گونه تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود نداده اند (و کمترین انحراف و تزلزلی در کار خود پیدا نکرده اند)».

انس می گوید: ما می گفتیم که این آیه در مورد او و اصحابش نازل شده است.<sup>۱</sup>

۱- بخاری و شرح آن الفتح، کتاب الجهاد، باب قول الله ﷻ: ﴿مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَّن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَّن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا﴾ [الأحزاب: ۲۳] [۲۱/۶]، (۳۵۴/۷)، (ش: ۲۸۰۵)؛ و مسلم، کتاب الإمارة،

۱۰- و این عمیر بن حمام است که به خاطر اشتیاق وی به پاداش خداوند متعال، چون در جنگ بدر می‌شنود رسول خدا صلی الله علیه و آله به اصحابش می‌گوید: «قُومُوا إِلَى جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ» برخیزید به سوی بهشتی که عرض آن برابر آسمان‌ها و زمین است. به رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌گوید: ای رسول خدا، بهشتی که عرض آن به اندازه آسمان‌ها و زمین است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: آری؛ پس عمیر می‌گوید: «بَخِّ بَخِّ» به به. رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «مَا يَحْمِلُكَ عَلَى قَوْلِكَ بَخِّ بَخِّ؟» چه باعث شد بگویی به به؟ عمیر گفت: ای رسول خدا، به خدا سوگند چیزی جز امید به اینکه من هم از بهشتیان باشم نبود. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «فَإِنَّكَ مِنْ أَهْلِهَا» تو از آنان هستی. پس تعدادی خرما از جعبه‌ی تیرهایش درآورد که بخورد اما گفت: اگر من زنده بمانم تا این خرماها را بخورم، زندگی طولانی خواهد بود، پس خرماهایی که در دست داشت انداخته و به جنگ و نبرد پرداخت تا اینکه کشته شد.<sup>۱</sup>

نمونه‌هایی که ذکر گردید، بر صبر و حکمت والای صحابه و صداقت و راستی‌شان با الله تعالی و تمایل و اشتیاق آن‌ها به ثواب و پاداش خداوند متعال و نیز بر زهد و پارسایی آن‌ها نسبت به دنیا دلالت می‌کند. براستی صحابه مواضع حکیمانه‌ی بسیاری از خود نشان دادند که برشمردن همگی آن‌ها میسر نیست و آنچه در این مختصر ذکر نمودیم تنها

---

باب ثبوت الجنة للشهيد (ش: ۱۹۰۳). ونگا: بخاری و شرح آن الفتح (۵۱۸/۸)؛ و البداية والنهاية (۳۱/۴-۳۴)؛ و الإصابة فی تمييز الصحابة (۷۴/۱)؛ وهذا الحبيب يا محب، ص ۲۶۹.

۱- مسلم، كتاب الإمارة، باب ثبوت الجنة للشهيد (۱۵۱۰/۳)؛ (ش: ۱۹۰۱).



مثال‌ها و نمونه‌های اندک از مواضع حکیمانه‌ی آنها بود که بر حکمت‌شان دلالت می‌کرد و دعوتگران با تأمل در آنها بهره‌مند خواهند شد. در پایان از الله ﷻ می‌خواهیم که به ما بیاموزد آنچه به سود ماست و ما را بهره‌مند گرداند از آنچه آموختیم. والله المستعان.

پایان ترجمه

۹۳/۱۰/۱۱

امین پورصادقی